

ایہ اللہ محمد جواد انصاری ہمدانی



محمد تقی صرفی پور

عجب نمازی!

دکتر علی انصاری (فرزند مرحوم انصاری همدانی) بیان می کند

آقای انصاری در شبستان حاج محمد طاهر، در مسجد جامع همدان نماز می خواند و افرادی که با « ایشان نماز می خواندند همان افراد خاصی بودند که نسبت به آقا شناخت داشتند. و بعد از نماز مغرب و عشاء ایشان همراه چند تن از شاگردانشان به منزل می آمدند و من هم همراه پدرم بودم. این ها بعد از نماز طوری حالشان منقلب می شد که هیچ کدام یارای صحبت کردن نداشتند و کاملاً در سکوت و خلوت خودشان فرو رفته بودند

یک بار که از مسجد بر می گشتیم یکی از دوستان آن چنان انقلاب روحی شدیدی پیدا کرده بود که به نفس نفس افتاده بود و بلاانقطاع اشک می ریخت

هوا هم سرد و زمستانی بود. به منزل که رسیدیم، همه رفتند زیر کرسی نشستند، ولی ایشان از شدت حرارتی که داشت بیرون کرسی افتاده بود و آن قدر سینه اش حرارت داشت و نفس نفس می زد که مرحوم ابوی فرمود: بروید روی سینه اش برف بگذارید

برف را که روی سینه ایشان گذاشتند، مثل این بود که برف را روی بخاری گذاشته بودند، چیز ... این طور صدا می کرد

آقای اسلامیه از شاگردان ایشان، در احوال استادش می گوید

گاهی بعد از نماز همین طور که رو به قبله بودند، شاگردانشان متوجه می شدند که ایشان در حالت « عادی نیست و از خود بی خود است

علامه محمد حسینی تهرانی درباره ایشان چنین می نویسد:

شرح حال اجمالی مرحوم آیة الله انصاری

بسم الله الرحمن الرحيم

سطور ذیل، شرح و ترجمه احوال حضرت آیة الله مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رحمه الله علیه است که بقلم این حقیر سیّد محمد حسین حسینی تهرانی به رشته تحریر درآمده در وقتی که از همدان از اینجانب طلب نموده بودند؛ این حقیر صورت آن مرقومه را در اینجا برای حفظ، یادداشت نمودم:

فرید عصر و حسنه دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان آیة الله العظمی عالم عابد زاهد ناسک، عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس و ساده حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه، فرزند مرحوم حجة الاسلام حاج ملا فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده اند، در سنه ۱۳۲۰ هجریه قمریه چشم به جهان بگشود و در همان دوران طفولیت تحت سرپرستی والد ماجد مقدمات علوم ادبیات فارسی و عربی و منطق را فرا گرفت، و در دوران شباب فقه و اصول فقه را نزد علمائی کم نظیر مانند مرحوم حجة الاسلام خلخالی و حجة الاسلام حاج سیّد علی عرب که از برجستگان علماء و اعظم فقهاء بوده اند در شهر خود فرا گرفت. و رشته های طبّ خمسه یونانی و أبو بکر زکریای رازی و دیگران را نزد دانشمند عالیقدر طبیب حاذق و حکیم متبحر مرحوم حاج میرزا حسین . کوثر همدانی آموخت و در این زمینه نیز به مرتبه عالی رسید.

مرحوم حاج شیخ محمد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل به درجه اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدّس قم گردید و در حوزه مقدّسه علمیّه مدّتها در

محضر درس مرحوم استاد بی بدیل، مرجع وقت حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری اعلی الله مقامه الشریف حاضر می شد و بهره ها می برد تا در این رشته تخصصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهاد متعددی از مراجع ذی قیمت وقت فائز و در مسائل فقهیه صاحب فتوی گردید، بطوری که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده اند.

در همین ایام بود که نسیم نفعات قدسیه الهی بر دلش وزید، و بارقه جذبات عالم علوی بر قلبش رسید، و به مصداق کلام مولی الموحّدين أمير المؤمنين عليه السلام «حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ يَكْبَارُهُ شَرَّاشِرٌ وَ جُودُهُ دُكْرُوكُنْ»^[۱] «بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ» او را بر باد داده با نور الهی به دنبال گمشده خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد. خواب و خوراک او را ربود. روزها در بیابانها و کوههای اطراف قم میرفت. و تا شبانگاه بتماشای مظاهر جمال و حیات می پرداخت و با تنهایی و خلوت، انسی عجیب گرفت.

و چون سالیانی چند از رحلت عالم تحریر و عارف بی بدیل، استاد کامل اخلاق و معارف الهی انسان العین و عین الإنسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی اعلی الله مقامه الشریف میگذشت، هر چه نزد شاگردان معروف او تردد نمود و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت، تا رفته رفته آتش عشق در نهاد او رو به فرونی گذارد و هموم و غموم فراق، جان او را مشتعل ساخت، ناله جانسوز او هر بیننده ای را متأثر میکرد و گریه جانگداز او هر نظر کننده ای را میگذاخت؛ که ناگهان پرده غیب بالا رفت و حجابهای ظلمانی و نورانی بر کنار شد؛ نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حق بر دل سوخته او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیت به کلیت پیوست.

در این هنگام به موطن اصلی خود همدان مراجعت نموده برای دستگیری عاشقان و دلباختگان حرم انس الهی سکنی گزید. با نهایت آرامش و سکون برای رسانیدن حق و تبلیغ شریعت غراء و ابلاغ احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیه و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود.

در هر مسجدی خالی و مخروبه بود، اقامه جماعت می نمود. بسیاری از اوقات در مسجد پیغمبر و اخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر اقامه جماعت داشت. مأمومین او غالباً مردمان پاکدل و پاکیزه ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند

در جلسات شبانه و روزانه سیار در منزل شیفتگان حقائق تردّد می نمود، و شاگردانی بس ارجمند و عالیقدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجت الهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند. در روزهای جمعه با معیت شاگردان به صحرا میرفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات الهی در مظاهر امکان و وفق وسیع حیات می پرداخت

مرحوم انصاری رضوان الله علیه برای برآوردن نیازمندی‌های مسلمانان اهتمامی وافر داشت. و در امر به معروف و نهی از منکر ساعی بود. و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی اختیار بود. و در بذل و انفاق بی نظیر بود. به بسیاری از خانواده‌های مستمند که در گوشه و کنار شهر بودند و ابدا کسی از حال آنان اطلاع نداشت مساعدت‌ها می نمود، و با دست خود برای آنان غذا و لباس و فراش می برد. و در إخفای این امور به حدّی دقیق بود که حتی از شاگردان خاصّ خود مخفی میداشت.

مرحوم انصاری رحمه الله علیه نه تنها یک مرجع دینی و عالم روحانی بود، بلکه مانند یک فرد از افراد خانواده در برآوردن نیازمندی‌های آنان می کوشید. در زمستانهای سرد همدان برای معالجه مَرَضی و عیادت بیماران آنان به منزلشان می رفت و چه بسا خود تهیه دوا می نمود. و تا فرد گرفتاری را از گرفتاری آزاد نمی نمود آرام نمی گرفت. آرامش دل او در آرامش خلق خدا بود و نگرانی او در اضطراب آنان.

بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری قُدّس سرّه یکی از اولیای برجسته قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین قدم میزد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را به عصر خود معرفی می نمود، سخن به گزاف نرفته است.

مرحوم انصاری رَحِمَهُ اللهُ مدّت بیست و پنج سال در همدان به همین منوال زندگی نمود تا بالآخره بواسطه عارضه قلبی در روز جمعه دوّم شهر ذو القعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریّه قمریّه دعوت الهی را لبیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس پرواز نمود. در تشییع جنازه او تعطیل عمومی شد، و اکابر علمای متّقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند، و سه روز در مسجد جامع مجلس ترحیم بر پا بود. جنازه او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در جوار قبر حضرت علیّ بن جعفر. سلام الله علیهما به خاک سپردند.

همچنین مرحوم علامه طهرانی قدس سرّه در صفحه ۱۲۶ کتاب روح مجرد در پاسخ به این سخن که: مرحوم آیت الله انصاری رضوان الله علیه را برخی صوفی خوانده‌اند می‌فرمایند:

تمام این مطالب منقوله از ایشان کذب محض است. اوّلًا»

مرحوم آقای انصاری جدّاً با طریقه صوفیان مخالف است؛ و آن راه را راه ترقّی و قوّت نفس می‌داند، نه راه فنای نفس. ایشان صریحاً می‌فرمایند: راه تکامل بجا آوردن اُعمال تقرّبی است، خواه ظهور داشته باشد یا نداشته باشد

آری معلوم است که در عرف عوامّ و درس خوانده‌های بی‌سواد ما، هر کسی را که نمازهای نافله را بخواند لیلیّه و نهاریه، و سجده طویله بجا بیاورد، و دنبال حلال برود، و جدّاً از مجالس لهُو و غیبت و دروغ و اُمثالها اجتناب کند، و قدری برای اصلاح خود از عامّه مردم دنیاپرست کناره بگیرد، وی را صوفی خوانند. و این نیست مگر از شقاوت و بخت برگشتگی واعظان غیرمتّعظ، تا چه رسد به عوامّ

مگر مرحوم ملا حسینقلی همدانی

را در نجف صوفی نخواندند؟! مگر مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی

را صوفی نشمردند؟! مگر مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی را صوفی نشمردند، و رساله مطبوعه او را در مطبعه بدین تهمت آتش نزدند؟! مگر مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی

ملکی

را صوفی نگفتند؟! عزیز من به این حرفهای مغرضین و معاندین و دنیاپرستان گرچه در لباس اهل علم «باشند نباید گوش فرا داد! و الا کلاهت تا روز قیامت در پس معرکه خواهد ماند

پانویس

- نهج البلاغه» طبع مصر با شرح عبده: ص ۳۴۹، خطبه ۲۱۲: «تا اینکه در اثر ریاضت و مجاهده در ۱. راه خدا بدنش نحیف گشت و نفسش لطیف و مصفی شد و برقی پر نور در درونش درخشید

نگاهی دیگر به زندگی ایه الله محمد جواد انصاری

تولد: 1281 شمسی

محل تولد: همدان

وفات: 1339 شمسی

مزار: قم - گلزار امام زاده علی بن جعفر علیه السلام

عمر: 58 سال

اساتید: آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و حضرات آیات: حاج میرزا حسین کوثر همدانی، میرزا علی خلخالی، حاج آقا علی شهیدی، حاج آقا رضا واعظ و

شاگردان: حضرات آیات شهید سید عبدالحسین دستغیب، شیخ حسنعلی نجابت شیرازی، سید محمد حسین حسینی تهرانی، پهلوانی تهرانی (سعادت پرور).

ولادت:

فقیه عارف، حضرت آیت الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی قدس سره، فرزند عالم ربانی حاج ملا فتحعلی همدانی، در سال 1281 شمسی در شهر همدان چشم به جهان گشود. از همان دوران کودکی نشانه های عظمت روحی و استعداد عجیبی در ایشان مشاهده می گردید و آینده ای روشن را نوید می داد.

تحصیلات:

آیت الله انصاری به لحاظ برخورداری از هوش بالا و قریحه ذاتی و هم چنین علاقه ای که نسبت به تحصیل ابراز می داشتند، از سن هفت سالگی دروس رسمی حوزه و صرف و نحو را نزد والد محترمشان شروع کردند، و بعد از رحلت پدر، تحصیلات خود را در محضر اساتید برجسته همدان ادامه دادند.

مهاجرت به قم:

پس از اتمام سطوح عالی با تشویق اساتید خود عازم حوزه علمیه قم گردیدند و در حوزه درسی آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری قدس سره شرکت نمودند. پنج سال مدام از محفل نورانی مؤسس حوزه علمیه قم و دیگر اساتید، بهره بردند و به رتبه اجتهاد و استنباط احکام نایل گردیدند. ایشان از همان زمان، با بزرگانی چون آیات عظام امام خمینی، سید محمد تقی خوانساری و ملا علی معصومی همدانی آشنا بودند و با ایشان ارتباطی صمیمی داشتند، و در جلسات خود با احترام از امام «خمینی یاد می کردند و می فرمودند: «حاج آقا روح الله آتیه ای بسیار روشن دارند

تحول درونی:

پس از مراجعت به همدان بر اثر یک تحول درونی که در ایشان ایجاد شد، به تهذیب نفس و سیر و سلوک روی آوردند و در نتیجه، شیفتگان بسیاری از ایران و کشورهای همجوار، از محضر نورانی و انفاس قدسیه اش بهره مند شدند. ایشان آغاز تحول درونی خود را چنین بیان کرده اند: من به تشویق علمای همدان به دیار قم رهسپار شدم و آن زمان به طور کلی با عرفان و سیروسلوک مخالف بودم، تا این که برایم اتفاقی پیش آمد. یک روز در همان سن جوانی که به همدان رفته بودم، به من اطلاع دادند که شخص وارسته ای به همدان آمده و عده ای را شیفته خود کرده. من به آن مجلس رفتم و دیدم عده زیادی از سرشناس ها و روحانیون همدانی گرد آن شخص را گرفته اند و او هم در وسط، ساکت نشسته بود. پیش خود فکر کردم: گرچه این ها افراد بزرگی هستند و دارای تحصیلات عالی می باشند، اما تکلیف شرعی من می باشد که آنان را ارشاد کنم! نزدیک به دو ساعت با آن ها صحبت کردم و به کلی منکر عرفان و سیروسلوک الی الله به صورتی که عرفا می گفتند، گشتم. پس از سکوت من، مشاهده کردم که آن ولی الهی، سر به زیر انداخته و با کسی سخن نمی گوید.

بعد از مدتی سر بلند نمود و با دید عمیقی به من نگریست و گفت: «عن قریب است که تو خود، آتشی به سوختگان عالم خواهی زد.» من متوجه گفتار وی نشدم، ولی تحول عظیمی در باطن خود احساس کردم و برخاستم از میان جمع، بیرون آمدم، در حالی که احساس می کردم که تمام بدنم را حرارت فرا گرفته است... نماز مغرب و عشاء را خواندم، بدون خوردن غذایی به بستر خواب رفتم. نیمه های شب بیدار شدم، در حال خواب و بیداری دیدم گوینده ای می گوید: «العارف فینا کالبدر بین النجوم و کالجبرئیل بین الملائکه».... از آن به بعد، این طرف و آن طرف زیاد مراجعه کردم که شاید دستم به ولی کاملی برسد و از وی بهره گیری نمایم... تا این که خود را تنها و بیچاره و مضطر دیدم، سر به بیابان ها و کوه های اطراف قم گذاشتم. صبح ها می رفتم و عصرها برمی گشتم. تا این که پس از چهل الی پنجاه روز، تضرع و توسل به ساحت مقدس معصومین علیهم السلام، وقتی اضطراب و بیچارگی ام به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و خوراک را از من ربود، ناگهان پرده

ها از جلوی چشم من برداشته شد و نسیم جانبخش رحمت از حریم قدس الهی وزیدن گرفت و لطف
...»... الهی شامل حالم گردید

از نگاه دیگران

سخنان بزرگان و برخی از شاگردان حضرت آیت الله انصاری همدانی قدس سره در تجلیل و تمجید
آن مرد الهی تا حدودی، مقام و منزلت اخلاقی و عرفانی ایشان را برای خوانندگان روشن می کند. در
این رابطه وقتی که از آیت الله نجابت که از شاگردان ممتاز آیت الله انصاری بود، سؤال شد که استاد
را چگونه یافتید؟ بعد از آه سردی که کشید، گفت: «ان كان عالما فنعم العالم و ان كان عارفا فنعم
العارف و ان كان طيبا فنعم الطيب.» در جای دیگر از مرحوم آیت الله نجابت نقل شده: «من در
خدمت آیت الله (سیدعلی آقا) قاضی بودم و در ایام طلبگی در نجف، و زیر نظر ایشان؛ روزی که
چندان هم به رحلت آن بزرگوار نمانده بود، پرسیدم: آقا، بعد از شما به که مراجعه کنیم؟ فرمودند:
...» تنها کسی را که می شناسم، مردی است در همدان به نام آیت الله شیخ محمدجواد انصاری
از آیت الله شهید دستغیب نیز چنین نقل شده: «لذا ایدی که از سخنان حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه وآله وسلم و حضرات معصومین علیهم السلام به وسیله ایشان نصیب بنده می شود، از دیگر کسی
نصیب نشده و بهره های روحانی و علمی، آن مقدار که از ایشان استفاده نمودم، از دیگری استفاده
...» ننموده ام

شیوه های تربیتی

آیت الله انصاری پس از تحول درونی ای که برایشان رخ داد و با رقه رحمت الهی از عالم ملکوت
قلب ایشان را نوازش کرد، به موطن خود بازگشتند و خود را وقف تربیت و تزکیه نفوس مستعد
نمودند.

ایشان تمام تازه واردین را در هر لباس و موقعیتی راه می دادند و با یک نگاه، کنه و حقیقت افراد را
می فهمیدند و مستعدین آنان را انتخاب می کردند. شاگردان ایشان نقل کرده اند که ما عکس افراد را
که به آقا نشان می دادیم، ایشان تشخیص می دادند که صاحب عکس به درد سیر و سلوک می خورد

یا نه. روش تربیتی ایشان، همان شیوه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بود؛ یعنی التزام کامل به شرع اسلام. می فرمودند: تبعیت کامل از علمای شریعت، اولین قدم سالک است و خطر مهمی که سالک در این مسیر دارد، بد بینی به علمای شریعت است. اشخاصی که از ایشان درخواست دستور می کردند، می فرمودند: قبل از هر چیز تکلیف خود را با خلق خدا پاک کنید. بعد از تصفیه حساب با خلق، می فرمودند: حساب های خود را که با پروردگار داشته اید و ناقص بوده اند، آن ها را درست کنید... از قییل نماز، روزه، وجوهات و

دستور العمل به بزرگان

در ملاقات هایی که حضرت آیت الله انصاری همدانی با بزرگان داشتند، گاه آن ها از آیت الله انصاری درخواست دستور العمل می کردند که از جمله آن بزرگواران مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری بودند.

هم چنین نقل شده در سفری که حضرت آیت الله انصاری به مشهد مقدس داشتند، ملاقاتی با دوست عزیزشان مرحوم آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی داشتند. در آن جلسه ایشان از آقای انصاری درخواست دستور العمل می کنند. حضرت آیت الله انصاری در مقابل آقای آیت الله العظمی میلانی «تأدب نموده، می فرمایند: «آقا شما ما را ارشاد کنید

حضرت آیت الله میلانی می فرمایند: «شما را به جدم این تعارفات را کنار بگذارید؛...» آیت الله انصاری می فرمایند: «جناب عالی نیازی به ریاضت و عبادات سنگین ندارید؛ فقط سعی کنید «وجوهات شرعیه که به دست مبارکتان می رسد به اهلش برسانید

در این جا آیت الله العظمی میلانی قدس سره منقلب گردیدند و محکم به پشت دست خود زدند و! «فرمودند: «وقتی از اولیای خدا سؤالی می کنی، به ریشه می زنند

مأوریت الهی:

حضرت آیت الله انصاری همدانی قدس سره، هر جا عاشقی دلسوخته می یافتند، به کمکش می شتافتند و او را هر چند در نقاط دور دست بود، یاری می کردند. در همین راستا سفری به پاکستان نمودند. جناب دکتر علی انصاری، فرزند ایشان نقل کرده اند: «از والد محترم سبب این مسافرت را پرسیدم. ایشان فرمودند: عاشق سوخته دلی در آن جا بود و ما از جانب خدای تعالی وظیفه پیدا کردیم.» که به یاری ایشان بشتابیم

مخالفت با صوفیه:

حضرت آیت الله انصاری با سلک تصوف و درویشی به شدت مخالف بودند و آن را دور کننده آدمی از راه می دانستند. می فرمودند: من اکثر این ها را بررسی کردم و دیدم برنامه ای مغایر با شریعت اسلام دارند. هر وقت بزرگان و روسای سلسله های مختلف، برای استفاده از محضرشان می آمدند، اول سعی می کردند آن ها را راهنمایی و ارشاد کنند و اگر قبول نمی کردند، از آنان دوری می گزیدند.

ویژگی ها:

حضرت آیت الله انصاری از شاگردان مکتب اهل بیت عصمت علیهم السلام و متخلق به اخلاق آن بزرگواران بودند. بسیار مهربان و مهمان نواز بودند، و تقریباً در تمام طول سال، مهمان داشته و شخصاً از آن ها پذیرایی می کردند. از شهرت و نام، بسیار گریزان بودند و می فرمودند: «آرزو دارم بر سر کوهی روم که هیچ کس مرا نشناسد» و بارها تکرار می کردند: «از زمانی که مشهور شدم به زحمت افتادم». ایشان انسانی سلیم النفس، ساده زیست، بی آلاش و بسیار متواضع بودند. با وجود بهره مندی از مراتب بالای علمی و اخلاقی، بی ادعا بوده و خود را چیزی نمی پنداشتند.

تقید به شرع مقدس

از خصوصیات بارز ایشان، تقید به تمام معنا به شرع مقدس بود. به واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات اهتمام تام داشتند و برای غسل جمعه اهمیت زیادی قائل بودند. ایشان دائم الوضو بودند، حتی در شب اگر چندبار از خواب بیدار می شدند، وضو می گرفتند، سپس مجدداً به بستر می رفتند. از مجالس گناه و معصیت، مخصوصاً غیبت پرهیز داشتند و اجازه نمی دادند کسی در حضورشان غیبت کند.

کرامات

کرامات فراوانی از این عالم عارف و عبد صالح خدا به وقوع پیوسته که به چند مورد آن اشاره می شود. یکی از ارادتمندان ایشان به نام سیدعباس نقل کرده: یک روز با همسرم مشاجره لفظی پیدا کردم و چون عصبانی بودم، یک سیلی محکم به صورت او زدم!! ولی بلافاصله پشیمان و ناراحت شدم. پیش خود گفتم: برای این که دلم آرام بگیرد به مدرسه علمیه آخوند بروم، چون طرف عصر بود و طلبه ها دور هم جمع بودند، در کنار آن ها بنشینم تا از صفای آن ها دلم آرام بگیرد. در مسیر راه که می رفتم، گذرم از کنار خانه حضرت آیت الله انصاری افتاد. پیش خود گفتم: بهتر است اول نزد آیت الله انصاری جهت عرض سلام بروم. وقتی اجازه خواستم و خدمت آقا رسیدم، سلام کردم. آقا پس از جواب سلام، بلافاصله فرمودند: سیدعباس! می شد که زنت را زنی و دیگر نیاز نبود دنبال جایی بگردی که دلت آرام گیرد! سیدعباس می گوید: وقتی این حرف را فرمود، من از خجالت...خیس عرق شدم.

خبر از شهادت

یکی دیگر از ارادتمندان حضرت آیت الله انصاری می گوید: به اتفاق آیت الله دستغیب و آیت الله نجابت، به همدان خدمت آیت الله انصاری رفتیم. در یکی از روزها که خدمت آن عالم ربانی نشسته بودیم، شهید دستغیب از آیت الله انصاری درخواست نمود که او را در رسیدن به مقام فنا یاری کند و در این موضوع، اصرار فراوان داشت.

بعد، آیت الله دستغیب جهت کاری از اطاق بیرون رفتند؛ آیت الله انصاری به ما رو کرد و فرمود: این سید برای رسیدن به مقام فنا خیلی اصرار می کند، ولی نمی داند که مقام فنای او باعث شهادت و کشته شدنش به وسیله دشمنان اسلام می شود

از آیت الله نجابت نیز نقل شده: من خودم حاضر بودم که آیت الله انصاری صریحاً خبر از به شهادت رسیدن آیت الله دستغیب را دادند

رفتن فرشتگان روز:

روزی هنگام غروب که حاضران منتظر اذان مغرب و اقامه نماز جماعت بودند، حضرت آیت الله انصاری به مؤذن فرمودند: اذان مغرب را بگو. مؤذن گفت: آقا هنوز اذان نشده. آقا فرمودند: مگر رفتن! فرشتگان روز و آمدن فرشتگان شب را ندیدی؟

همچنین حکایاتی درباره ایشان از علامه طهرانی نقل شده است: مهمترین صفت بعد از عمل به فرائض از حضرت آقا - روحی فداه - (مرحوم انصاری) سؤال نمودم: برای راه خدا چه صفتی از همه صفات بهتر است؟

فرمودند: بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می دانید و عکسش از همه مضرت‌تر است؟ پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می دانید عکسش چیست؟ عکسش ایدای به خلق خداست در مقابل احسان به خلق خدا. بعضی از شعرا مطالب حقه‌ای را گفته اند و در واقع خدا به زبان آنها جاری ساخته؛ یکی گوید: «می بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن.» دیگری فرماید: تا توانی دلی به دست آور / دل شکستن «هنر نمی باشد. در رساله «نور وحدت» فرماید: «مرنجان کسی را که مقصود تو است

» در قرآن فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسْكَنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

مطلب به اندازه ای بالاست که به سلیمان و جنود او نسبت عدم شعور داده شده است، نسبت به اذیت حیوان کوچکی مانند مورچه؛ ببینید فرق بین اینجا و مقام امیرالمؤمنین تا کجاست که فرماید: والله لو أُعْطِيَ الْإِقَالِمَ السَّبْعَةُ بما تحت أَفلاكها عَلَى أَنْ أَسْلَبَ حَبَّ شَعِيرَةٍ فِي فَمِ نَمْلَةٍ ما فَعَلْتُهُ

مقابله آیت الله انصاری همدانی با دو افسر انگلیسی در دفاع از زن جوان

در مرجعیت شیعه ترس و خوف فقط از خداست و بس، و تطمیع و تهدید در آن راهی ندارد. مرحوم علامه طهرانی می فرمودند: در جنگ بین الملل دوم که قوای متفقین وارد ایران شده بودند، روزی دو نفر از افسران انگلیسی در همدان زن جوانی را به زور برای فحشا در خیابان می بردند، و هرچه آن زن فریاد می زد و از مردم کمک می طلبید و می گفت: «من شوهر دارم، مرا از دست این سگ ها نجات دهید!» کسی جرأت نمی کرد پا پیش بگذارد و آن عقیقه را از دست آن دو افسر مست برهاند.

در این هنگام مرحوم آیت الله انصاری همدانی از آنجا عبور می کردند و نظرشان به این جمعیت که «به تماشا ایستاده بودند جلب می شود و سؤال می کنند: «چه خبر است؟

مردم می گویند: دو افسر انگلیسی مست، زنی را برای فحشا کشان کشان می برند، و کسی جرأت ندارد از آنها بستاند و رها کند

ایشان فوراً به وسط خیابان می آیند و به طرف آن دو افسر انگلیسی حمله می کنند، و با وجود بدن ضعیف و جثه نحیف با عصای خود چنان بر سر آن دو افسر می زنند که سر آنها شکاف بر می دارد. و جمعیت که این منظره را مشاهده کردند، جرأت و جسارتی در آنها دمیده شد و جلو آمدند و به ایشان گفتند: شما بروید ما خود حساب اینها را خواهیم رسید. و آن زن از دست آن دو نفر خلاص گردید

اثر ملکوتی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز

مرحوم آیت الله جمال العارفين حاج شيخ جواد أنصاري همدانی أَسْكَنَهُ اللهُ بُحْبُوحَةَ جَنَّاهِ می فرمودند: روزی وارد در مسجدی شدم، دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است و دو صف از ملائکه در پشت سر او صف بسته و به او اقتدا نموده اند، و این پیرمرد خود اُبدأً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت. من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است؛ چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب یومیّه خود، اذان و اقامه هر دو را بگوید دو صف از ملائکه، و اگر یکی از آنها را بگوید یک صف از ملائکه به او اقتدا می کنند که درازای آن فیما بین مشرق و مغرب باشد.

این از آثار قهریه ملکوتیه اذان و اقامه است، گرچه اذان گویان و اقامه گویان خود مطلع نباشند. همچنین از آثار قهریه خلوص نیت و درجات قرب نماز گزاران و مناجات کنندگان پاکی محلّ و طهارت و نورانیت مکان و زمان می گردد؛ کوه طور به علّت تجلّی نور حقّ در موسی کلیم منور شد و کوه ساعیر و جبل فاران و بیت ایل و بئر سبع و بقیّه محل های نورانی و معبدهای اولیاء خدا بواسطه تجلّی نور حقّ در حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و در حضرت عیسی و إسحق و یعقوب و سائر انبیای گرامی مطهر و منور گردیده است.

حضرت آیت الله انصاری از شاگردان مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) و متخلّق به اخلاق آن بزرگواران بودند. بسیار مهربان و مهمان نواز بودند، و تقریباً در تمام طول سال، مهمان داشته و شخصاً از آن ها پذیرایی می کردند. از شهرت و نام، بسیار گریزان بودند و می فرمودند: «آرزو دارم بر سر کوهی روم که هیچ کس مرا نشناسد.» و بارها تکرار می کردند: «از زمانی که مشهور شدم به زحمت.» افتادم

ایشان انسانی سلیم النفس، ساده زیست، بی آرایش و بسیار متواضع بودند. با وجود بهره مندی از مراتب بالای علمی و اخلاقی، بی ادعا بوده و خود را چیزی نمی پنداشتند

از خصوصیات بارز ایشان، تقید به تمام معنا به شرع مقدس بود. به واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات اهتمام تام داشتند و برای غسل جمعه اهمیت زیادی قائل بودند. ایشان دائم

الوضو بودند، حتی در شب اگر چندبار از خواب بیدار می شدند، وضو می گرفتند، سپس مجدداً به بستر می رفتند. از مجالس گناه و معصیت، مخصوصاً غیبت پرهیز داشتند و اجازه نمی دادند کسی در حضورشان غیبت کند

[۱۹] آروی نماز اول وقت، نافله های روزانه و مستحبات نماز خیلی تاکید داشت. معتقد بود که تمام اسرار عرفان در نماز جمع شده است. با قرآن بسیار مانوس بود، به طوری که بین الطلوعین و ما بین نماز ظهر و عصر را به تلاوت قرآن اختصاص می داد. وقتی با شاگردانش به صحرا می رفت، گاه از جمع کناره [۱۹] می گرفت و در گوشه ای به ذکر و فکر و عبادت مشغول می شد

گمنامی: از شهرت گریزان بود تا آنجا که از قول وی نقل شده است که اگر تراشیدن ریش حرام نبود، آن را می تراشیدم تا کسی مرا نشناسد و سراغم نیاید. بیشتر اوقات در حال خودش بود و از بحث [۲۰] و مناقشه اجتناب می کرد

عدم استفاده از سهم امام: با اینکه مجتهد بود و مقلد هم داشت، از سهم امام استفاده نمی کرد و استفاده از وجوهات را خیلی مشکل می دانست. در آمدش از طریق معاملات ملکی، خرید فروش فرش [۲۱] و اثاث و چند گوسفند که در اختیار چوپانان قرار داده بود تامین می شد

رسیدگی به خانواده: با اینکه از لحاظ معیشت نسبت به دوستان خود از وضع مناسبی برخوردار نبود، در عین حال مواظب بود که همسر و فرزندان کمبودی احساس نکنند. با آنان بسیار با محبت رفتار می کرد. در مجالسی که می رفت معمولاً همسرش را هم با خود می برد. غالباً کارهای منزل را خودش انجام می داد. زمینه تحصیل فرزندان را فراهم می نمود و آنها را به یادگیری تحصیلات روز تشویق [۲۲] می کرد

توجه به شاگردان: ایشان با کمال خلوص به شاگردان توجه داشت و از هرگونه کمک و مساعدتی دریغ نمی کرد. [۲۳] در برخورد با شاگردان، بسیار عادی و متواضع بود و اگر کسی وارد مجلس آنها [۲۴] می شد، ایشان را نمی شناخت

خدمت به دیگران: وی بهترین عمل عبادی برای رسیدن به مقام قرب خدا را خدمت به خلق می دانست. [۲۵] به اقوام خود خیلی محبت می کرد و در حد توانش مشکلات آنها را بر طرف می کرد. [۲۶] در رسیدگی به فقرا از هیچ کمکی مضایقه نمی کرد و با دست خود برای آنان غذا و لباس می برد. [۲۷] فردی مهمان نواز بود و تقریباً تمام طول سال مهمان داشت. [کرمی نژاد، در کوی بی نشان ها، ۱۳۸۲ش، ص ۸۱]

و اما درباره ویژگی ها و توصیه های آیت الحق، آیت الله انصاری همدانی، سخنان بسیاری وجود دارد که برای نمونه، به موارد زیر اشاره می شود

1. تواضع و فروتنی مثال زدنی

این، یکی از بارزترین ویژگی های شخصیتی این عارف بالله است؛ تا آنجا که خود، کارهای منزل را انجام می داد؛ شخصا از بازار خرید می کرد و اجازه نمی داد که کسی در خرید خانه و حمل کالا به او کمک کند.

یکی از شاگردانش، از این ویژگی مهم استاد چنین نقل کرده است

با اینکه من 20 سال بیشتر نداشتم و مشغول خواندن کفایه بودم و آیت الله انصاری، مجتهد مسلم و " بیش از 40 سال داشت؛ روزی من مشغول نماز بودم که ناگهان متوجه شدم این مرد الهی در نماز به "من اقتداء کرده است

2. اهمیت فوق العاده به نماز

"می فرمود: "خداوند تمام اسرار عرفان را در نماز جمع کرده است

اینگونه بود که به نماز، بسیار اهمیت می داد و دیگران را هم به آن توصیه می فرمود و از آنان می خواست که نوافل را نیز به جا آورند و حتی اگر نمازهای مستحبی - و به ویژه نماز شب - ترک شد؛ قضای آن را به جا آورند.

3. توصیه به مدد گرفتن از ارواح بزرگان دین و مومنین و مومنات

در این باره خود آیت الله انصاری همدانی چنین فرموده است:

من در قدیم، به زیارت قبر غیر معصوم و غیر امام نم رفتم؛ چون تصوّر می کردم که فقط از قبور ائمه "علیهم السّلام" که به مقام طهارت مطلقه رسیده اند، بسط و گشایش حاصل می شود؛ ولی بر قبور غیر آنها، اثری مترتب نیست.

تا اینکه در سفر اوّلی که به عتبات عالیات با جمعی از تلامذه روحانی خود به زیارت مشرف شدیم، یک روز در ایّام اقامت در کاظمین علیهما السّلام، برای تماشای بنای مدائن و ایوان شکسته کسری - که حقّاً موجب عبرت بود - از بغداد به مدائن رهسپار شدیم و پس از تماشای مدائن و به جای آوردن دو رکعت نماز در آن ایوان - که مستحب است - به سمت قبر سلمان که در قُرب آن ایوان قرار دارد به راه افتادیم.

ما در کنار قبر سلمان نه به دلیل زیارت بلکه به جهت رفع خستگی و استراحت با جمیع احباب و دوستان نشسته بودیم که ناگهان خود حضرت سلمان از ما پذیرایی کرد و خود را به صورت واقعی نشان داد و به حقیقت خود، تجلّی کرد.

چنان روح او لطیف و صاف و بدون ذره ای از کدورت و چنان واسع و زلال بود که ما را در یک عالم از لطف و محبت و سعه و صفا فرو برد و چنان در فضای وسیع و لطیف و بدون گره از عالم معنی ما را داخل کرد که حقّاً مانند فضای بهشت پر لطف و صفا و چون ضمیر منیر عارف بالله مانند آبِ صافی، زلال و مانند هوا لطیف بود.

من از اینکه به دلیل زیارت در کنار قبر او نیامده بودم؛ شرمنده شدم و سپس به زیارت پرداختیم و از آن پس نیز به زیارت قبور غیر ائمه طاهرین علیهم السّلام هم، از علماء بالله و مقربان و اولیاء خدا می‌روم و مدد می‌گیرم و به زیارت قبور مؤمنین در قبرستان می‌روم و به شاگردان خود توصیه کرده‌ام "که از این فیض الهی محروم نمانند

چهار. توصیه به خوش رفتاری با خانواده و همسر

:نقل است که شخصی برای گرفتن دستورالعمل سیر و سلوک به محضر معظم‌له رسید و چنین شنید

"تو با خانمت بد رفتاری می‌کنی؛ برو اخلاقت رو درست کن! حجاب تو این است"

:ادامه ماجرا از زبان آن شخص، شنیدنی است

وقتی برگشتم؛ همسرم خیلی با ناراحتی به من گفت باز رفتی مسافرت؟! خم شدم و دستش را "بوسیدم؛ او با توجه به رفتارهای نامناسب گذشته من، کاملاً تعجب کرد و پرسید این کار را چه کسی به تو یاد داده است؟

!گفتم همان آقایی که می‌گویی چرا نزدش رفتی

پس از آن بود که در سفرهای بعدی به همدان، با خانمم به محضر آیت الله انصاری همدانی مشرف می‌شدیم و از روحانیت معظم‌له استفاده می‌بردیم

5. توصیه همیشگی به مراقبت از نفس

معظم‌له می‌فرمود: "اگر انسان خودش را اصلاح کند و غلّ و غش نداشته باشد و طریقه اهل بیت عصمت (ع) را بگیرد و در این راه به یکی از اولیای خدا وصل بشود زودتر به نتیجه می‌رسد؛ عمده کار دست خود انسان است

هرجا که نفس انسان به چیزی خیلی تمایل داشت، باید آن را ترک کرد تا جایی که ذره ای مخالف راه هدایت، عمل نشود و انسان به مرحله‌ای برسد که از نفس گذشته باشد

بعد از فوت آیت الله انصاری وقتی از شاگرد مبرز مکتب عرفانی ایشان حضرت آیت الله نجابت در مورد استادش سؤال می‌شود، که آیت الله انصاری را چگونه یافتی؟ بعد از آه سردی که می‌کشد می‌گوید

«إِنْ كَانَ عَالِمًا فَنِعْمَ الْعَالَمُ وَإِنْ كَانَ عَارِفًا فَنِعْمَ الْعَارِفُ وَإِنْ كَانَ طَبِيبًا فَنِعْمَ الطَّبِيبُ»

آیت الله انصاری حقاً به مقام حق‌الیقین و آخرین درجات کمال که همان انسان کامل بودن است رسیده بود

در یکی از آثار خطی ایشان که تحت عنوان أسرار الصلوة در سال 1354 هجری قمری نوشته شده است در نیمه‌های آن کتاب چنین آمده است

برخورد کردم به سید بزرگواری به نام سید محمد و از بعضی مسائل سؤال کردم و او خودداری کرد از جواب، بعد اصرار کردم، قول گرفت که من برای او دعا کنم و من قول دادم که برای او دعا کنم، از او سؤال کردم از حالت فنا، ایشان جواب داد چهارده سال دیگر، گفتم آیا تقلیل خواهد کرد؟ آن بزرگوار فرمود: بین چهار تا پنج سال با تضرع و زاری ختم می‌شود و ... (رفقای ایشان می‌فرمودند: در همان چهار و پنج سال ایشان به مقام «فنا» رسید). بعد می‌فرماید: «... سؤال کردم از بقیه عمر؟ فرمود: بیست و پنج سال دیگر»، (و ایشان در دوم ذی‌قعدة 1379 هجری قمری درست بعد از بیست و پنج سال فوت کردند)

و بعد سؤال کردم از فرزندم احمد، ایشان فرمودند: ... و از مسائلی دیگر سؤال کردم و همه را «جواب فرمودند»

احوال ایشان در اوایل سلوک

صداقت و خلوص

در اوایل سیروسلوک از ایشان پیش شیخ عبدالکریم حائری، سعایت و بدگوئی می‌کنند حالاتش را به تمسخر می‌گیرند و نسبت درویشی اش می‌دهند و آخر الامر آقای حائری او را صدا می‌کنند و

می فرمایند

« !حالات را کتمان کن »

و چون بی غلّ و غشّ، عاشقی کرد و به پای آن، به راحتی از اعتبار و موقعیت و علم و ظاهر و جاه و مقام و ... گذشت، عاشق راستین اش نامیدند و تا آن مقصد بی انتها دستگیری اش کردند، و او براستی دوست خدا بود

وَالْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ تَعَالَى وَ أَصْدَقُهُمْ قَوْلًا: دوست خدا خالص ترین مردمانست به خدا در « .سرّ و ضمیرش و صادق ترین است در قولش. مصباح الشریعه، ج 2، ص 237

بعدها افرادی به خدمتشان می رسیدند و از ایشان به خاطر توهین و تحقیرهای آن زمان عذرخواهی می کردند و ایشان می فرمودند

« .برای چه عذرخواهی می کنید من چیزی به خاطر ندارم »

حاج آقا حسین قمی که در آن زمان تا حدودی با ایشان همراه و مؤانس بود، بعدها که آقای انصاری خدمتشان می رسد ایشان را مخاطب قرار می دهد و می فرماید

الحمد لله می بینم سر و وضعی پیدا کرده اید. (کنایه از این که سر و وضع و ظاهر متعارف به خود گرفته اید)، و آقای انصاری می فرمایند

آن زمان خدا به ما یک حالی داده بود که متوجه این ها نبودیم و حالا خودش حال و وضع ما را « .عوض کرده

عاشق خدا و سوزش معنوی

شاگردان ایشان درباره شراره های عشق الهی که از وجودش و از چشمانش زبانه می کشید و او را بی تاب می کرد، چنین می گویند

وقتی در جلسات، غزل خوانده می شد بدون این که صورتشان تغییر کند اشکهایشان روی گونه «

اش جاری می شد، یک چیز عجیبی بود، سرخ و زیبا می شد، خودش هم قشنگ بود، چشمهای قشنگی داشت، وقت هایی که تو حال می رفت دیگر آدم نمی توانست نگاهش کند از شدت زیبایی ... »

می گفتند

« در چشمشان نمی شد نگاه کرد، محبت شعله می کشید از آن »

:آقای سید علی محمد دستغیب می فرمود

خیلی قشنگ می خندید و وقتی می خندید انگار تمام بهشت در خنده اش بود تمام هم و غم ها را «
» می برد، آدم از شوق دیوانه می شد

:و نیز ایشان نقل می کردند

با حافظ مأنوس بود، وقتی حافظ خوانده می شد چهره اش سرخ و زیبا می شد و گاهی آرام و بی صدا اشک می ریخت. وقتی تو حال خودش می رفت حال عجیبی داشت و دیگر نمی توانستیم به
» .چشمانش نگاه کنیم

:فرزند ارشد ایشان می گوید

او یک پارچه سوزش معنوی بود و چون شمع می سوخت و طرب می افروخت. در مجالس، سخن از کلمات غامض و اصطلاحات عرفانی نبود. میفرمود: اگر افراد قدرت فهم مطالب توحیدی را نداشته باشند، برایشان اسباب زحمت می شود و اگر در این مسائل سؤال می شد، جواب هایی سنگین نمی
» .دادند و یک طوری مطالب را تنزل می دادند

:آقای اسلامی می گوید

:گاهی پیرامون آیات قرآن صحبت می کردند و می فرمودند

قرآن نور دارد و کدورت ها را بر طرف می کند. « یا جوشن کبیر خوانده می شد و یا به رفقا می
» .گفتند: « از حافظ یا بابا طاهر بخوانید

:مرحوم دولابی می گوید

بعضی اوقات با هم می رفتیم بیرون و قدم می زدیم. من می رفتم و تماشایش می کردم، قد و بالایش همه نور بود، از همه وجودش نور را درک می کردم. می رفت توی اون کوه های همدان و چقدر راه می رفت و قدم می زد، آسمان را نگاه می کرد، سیارات آن را نگاه می کرد، درخت ها، بیابان ها، و ... وقتی می رفت و بر می گشت دیدنی بود. چشم ها بر افروخته، صورت زیبا، ابرو کشیده ... و عشق بازیش طلوع کرده

هیچ وقت گریه علنی نداشت، آرام و بی صدا اشک می ریخت. دستمالش تو دستاش بود و اشک

هاش رو پاک می کرد. و من فقط تماشاچی اون حالات نورانی و ملکوتی اش بودم ... عجیب بود ...
» .عجیب

حالات پنهانی

:تا آن جا که می توانست حالاتش را پنهان می کرد و نمی گذاشت کسی در حریمش وارد شود
:آقای سلامیه می فرمود

یک شب من تنها خدمتشان بودم، نزدیک غروب بود، افق قرمز بود. نگاه ایشان به افق بود و با «
:حالت عجیبی گفتند

» .اون کجاست؟ بعد فوری به خودشان آمدند و آن حالت رو پنهان کردند

:خانم فاطمه انصاری از قول ایشان می گوید

» .دلم می خواهد صورتم را بتراشم تا کسی سراغم نیاید و ولم کنند «

از این رو دوست دارد ظاهرش را عوض کند تا دیگران سراغش نیابند. او سال ها در خلوت خود و
عواملش تک و تنها بود و هیچ غریبه ای مزاحمش نبود. اما خدا خواست که او همیشه در پس ابر
پنهان نماند و خورشید وجودش بر دل های مستعد و سینه های ملتهب بدرخشد
مقام رضا و تسلیم به رضای حق تعالی

ایشان از ابتدای سلوکش مقام رضا و تسلیم را که مقام اولیاء خدا پس از یک عمر مجاهده است،
تمرین می کند و راضی به رضای حق تعالی و تسلیم به قضای او است،

او آموخته که از خود هیچ تدبیری نداشته باشد و تسلیم و رضا را بسیار تجربه کرده است. از همان
زمان جوانی، صاعقه های سلوک، ذمّ و آزار دیگران، تنهایی و تحمل بار عشق، و فوت پسرش که
.وقتی از آن خبردار شد خم به ابرو نیاورد

:او می گوید

» .از خدا خواسته ام کسی مرا نشناسد و من هم کسی را شناسم و فقط تو جهم به مبدأ باشد «

اما خواست محبوب برخواست او مقدم است و آقای نجابت به توصیه آقای قاضی (ره) خدمت ایشان
می رسد

:و ماجرا از این قرار بود

آقای نجابت از مرحوم قاضی سؤال می کنند: بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟ «
می فرمایند به آقای انصاری که توحید را مستقیماً از خدا گرفته. آیت الله نجابت به ایشان مراجعه می کنند و اصرار می نمایند. اما ایشان استنکاف می کنند تا این که بعد از چند روز اصرار آقای نجابت، می فرمایند

« ما می خواستیم کسی از احوالات ما خبردار نشود اما اینک خواست خدا چنین است
! و این بار هم او تسلیم تقدیر الهی می گردد، هر چند که گمنامی را بیشتر دوست داشت
می فرمود

این اواخر که یک مقدار شناخت حاصل شده و رفت و آمد ما زیاد شده کار ما به مشکل برخورد «
»

چشم دل و بصیرت باطنی
احاطه و بصیرت ایشان به گونه ای بود که بدون دیدن افراد از نزدیک، یا با دیدن عکس افراد،
حالشان را متوجه می شدند
:استاد کریم حقیقی می گوید

یک بار آقا مهمان ما بودند، سفره که انداختیم، همین طور با حالت عجیبی به برنج نگاه می کردند «
پرسیدم: آقا میل ندارید؟ فرمودند: من متعجبم از حال کسی که این پلو را پخته. حال عجیبی داشته.
کی درست کرده؟ گفتم: مادرم. بعد رفتم از مادرم پرسیدم که غذا را چطور پختی؟ گفت: از اولش
» . تو یک حالی که همین طور گریه می کردم تا آخر که کارم تموم شد

:استاد کریم محمود حقیقی ادامه می دهد

یک بار با ایشان رفتیم جایی. وارد که شدند «

فرمودند: این جا منزل کیست؟ مثل مسجد می ماند، مثل خانه کعبه می ماند از حال عبادت

» . و من گفتم: منزل پیرزنی 90 ساله است که دائم مشغول عبادت است

آقای نجابت که از اخص شاگردان ایشان بودند و خودشان در حوزه شیراز شاگردانی داشتند گاهی
برای این که در مورد مراجعین و قابلیت هایشان آگاه شوند، و نیز برای احترام و کسب اجازه برای
پذیرش شاگردان، عکس شان را خدمت آقای انصاری می فرستادند و آقا با دیدن عکس نظر می

دادند.

:اینک به حکایاتی چند در این زمینه توجه کنید

نور وضو

:آقای علی محمود حقیقی میگوید

یک بار یکی از آقایان که مدتی نیز محضر یکی از بزرگان را درک کرده بود خدمت آقای «

انصاری می رسد و می گوید: آقا من واصل شدم و نور خدا را همراه خود می بینم

:می فرمایند

خصوصیات آن نور را بگو و او توضیح می دهد. بعد آقا می فرمایند: اگر چه این ها همه انوار خدا

« هستند ولی این نور خدا نیست بلکه نور وضوی توسست که در ابتدای راه برای آدم پیدا می شود

برای ایشان باطن خیلی آشکار بود. می فرمودند: همه چیز نور داره اگر نورش در آن شخص باشه «

« .حقیقت داره و گرنه مدعی است، علم، مرجعیت، عبادت و... همه نور خاص خودشان را دارند

یک بار یک نفر آمد پیش ایشان خیلی متجدد و تیپ اروپایی و با ماشین آخرین سیستم، یک دفعه «

همه خودشان را عقب کشیدند و رویشان را برگرداندند. آقا آمدند جلو، بغلشان کردند و بوسیدند و

:بعد فرمودند

« .محبت امیرالمؤمنین علیه السلام در دلش بود «

و گاهی هم یک آدم به ظاهر خیلی مقدسی پیششان می آمد و آقا محل نمی گذاشتند یا از اتاق درمی

رفتند. بعد یکی پرسید که: چرا شما بعضی ها را تحویل می گیرید و بعضی تا وارد نشده تندی می

:کنید؟ فرمود

بعضی هنوز وارد نشده از دور داره سنگ پرتاب می کنه ما هم یک چیزی می گیم که سنگ «

« !پرتاب نکنه

.آن بزرگوار نسبت به خیلی از حوادث و پیشامدها بصیرت داشتند و متوجه قضایا می شدند

:آقای دکتر علی انصاری در این رابطه می فرمایند

مرحوم ابوی گاهی کارهایی انجام می دادند که درکش برای ما سنگین بود و نمی توانستیم بفهمیم، «

ولی وقتی واقعیت قضیه را می فهمیدیم علت رفتارشان را متوجه می شدیم و گاهی هم تا آخر اصلاً

درک نمی کردیم

یک بار یکی از روحانیون با چند نفر از همراهانشان خدمت آقا رسیدند و آقا به ایشان زیاد توجهی نکردند و حتی آن چند نفر همراه از این رفتار آقا خوششان نیامد و موقع خداحافظی هم مرحوم ابوی تا نصف اتاق آمدند و جلوی در نرفتند. چند روز بعد شخصی آمد به خدمتشان که ظاهر و موقعیت اجتماعی او وجهه مذهبی نداشت اما آقا ایشان را بوسیدند و خیلی محبت کردند و برای مشایعتشان تا جلوی در رفتند و ما واقعاً علت این دو نوع برخورد را متوجه نشدیم تا بعد از مدتی آن فرد فوت کرد و با وجود آن که آن زمان روابط ایران و عراق خیلی تیره بود، اما قضایا طوری درست شد که یک هیأت 50 نفری جنازه ایشان را مشایعت کردند و بردند به عتبات عالیات برای تدفین. و بالعکس

» .خبردار شدیم آن شخص روحانی با وضع ناجوری از دنیا رفت

خدا به احمد رحم کرد

:آقای افراسیابی داماد و شاگرد ایشان برای ما تعریف می کنند که

یک روز عصر به همراه مرحوم آقا به سمت منزل آقای سبزواری می رفتیم از آقا سوال کردم وضعیت سلوکی آقای... و آیت الله نجابت چگونه است، آقا فرمودند

فلانی از نفسش گذشته و به مقصد رسیده است ولی آیت الله نجابت دریاست، هر چه معارف الهی در او ریخته شود سیر نمی گردد

بعد دیدم ناگهان حال آقا دگرگون شد، بعد از چند لحظه که حالش عادی شد شکر الهی به جای آورد و چند مرتبه تکرار کرد، « خدا به احمد رحم کرد »، شب که به منزل برگشتیم دیدم حاج احمد فرزند ایشان برگشته و معلوم شد که در همان وقت که حال آقا دگرگون شده بود حاج احمد (پسرشان) که از اراک به سمت همدان می آمده در راه با ماشین تصادف کرده که به خیر گذشته است.

فرشتگان روز و شب

آقای راحمی که از اهل علم همدان و پدر شهیدی بزرگوار است می گوید: آقای انصاری تابستانها روی پشت بام مسجد جامع اقامه جماعت می فرمود

یکی از محترمین همدان که از مأمومین آقای انصاری بود برایم نقل کرد که: روزی هنگام غروب که

حاضران منتظر اذان مغرب و بر پایی نماز جماعت بودند آقای انصاری به مؤذن فرمودند: اذان مغرب را بگو. مؤذن عرض کرد: آقا هنوز مغرب نشده. آقا فرمودند مگر رفتن فرشتگان روز و آمدن فرشتگان شب را ندیدی؟

إقتداء ملائکه به نماز مؤمن

مرحوم آیت الله حاج شیخ جواد انصاری همدانی می فرمودند: روزی وارد مسجدی شدم، دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است و دو صف از ملائکه در پشت سر او صف بسته و به او إقتداء نموده اند و این پیر مرد خود ابدأً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت، من دانستم این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است، چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب یومیه اذان و اقامه، هر دو را بگوید، دو صف از ملائکه و اگر یکی از آنها را بگوید، یک صف از ملائکه به او اقتداء می کنند که درازی آن به اندازه ما بین مشرق و مغرب باشد: و در ثواب الاعمال است که حضرت صادق(ع) فرمودند

کسی که نماز کند با اذان و اقامه، دو صف از ملائکه پشت سرش نماز کنند و کسی که نماز کند با اقامه بدون اذان، پشت سرش یک صف از ملائکه نماز کنند. راوی سوال می کند که مقدار هر صفی چقدر است؟ فرمود: اقلش ما بین مشرق و مغرب و اکثرش ما بین زمین و آسمان است. ثواب الاعمال « . ص 54 / حدیث 2

راهنمایی آقای رحمانی

جناب حجت الاسلام والمسلمین وحیدی نقل نمودند که: من و آشیخ غلامرضا رحمانی (که بعدها مدتی تا زمان وفاتشان مدیر حوزه علمیه همدان بودند) در یکی از مدارس همدان درس می خواندیم از آنجا که بین آقای رحمانی و مسئول مدرسه اختلافی پیش آمد مسئول مدرسه ایشان را به نظام وظیفه معرفی نمود و آقای رحمانی برای گریز از این مخمصه و ادامه تحصیل چاره ای جز رفتن به نجف اشرف ندید اما می ترسید که در بین راه او را بگیرند، برای چاره جویی به خدمت آقای انصاری رفت و مشکل خود را در میان گذاشت آقای انصاری فرمود:

فلان روز بیا تا جوابت را بدهم، آقای رحمانی می گفت: در روز موعود به خدمت آقای انصاری رسیدم ایشان فرمود

اگر فلان روز حرکت کنی هیچگونه خطری متوجه شما نمی‌شود. من نیز چنین کردم و بدون هیچ مشکلی به نجف اشرف وارد شدم

علت حوادث تلخ

:آقای دکتر علی انصاری نقل می‌کند

من سنم کم بود، ولی یادم هست در منزلی که زندگی می‌کردیم چند حادثه تلخ برایمان پیش آمد. یکی آن که برادرم از پشت بام افتاد و از دنیا رفت و بعد از مدتی هم مادرم مرحوم شد و بعد از آن چند حادثه خیلی عجیب دیگر اتفاق افتاد

مادر بزرگمان می‌گفت: یک روز بعد از ظهر، آقا هراسان از حالتی بین خواب و بیداری پرید و رفت نزدیک چاه آبریزگاه و فوری دستور داد که آنجا را بکنند. بعد یک لوح سنگی را از زمین در می‌آوردند که شش گوشه بود و اطراف آن نوشته بود: « لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. » بعد فرمود

این حادثی که این جا اتفاق افتاد مال این بود، این سنگ را بد جایی دفن کرده بودند و بعد آن « .سنگ را به شازده حسین همدان می‌برند و منزل را تغییر می‌دهند

مخارج محضر

همچنین آقای راحمی از حاج شیخ محمد جابری نقل می‌کند که: روزی همراه پدرم برای ثبت و محضری نمودن ازدواجمان به شهر آمدیم، پس از مراجعه به محضر، محضر دار گفت: مخارج محضر بیست و پنج تومان می‌شود، از آنجا که چنین پولی نداشتیم با پدرم از محضر بیرون آمدیم و تصمیم گرفتیم شب را در مدرسه زنگنه بگذرانیم و فردا صبح به روستا برگردیم پس از اینکه شب را در آن مدرسه به روز آوردیم صبح مشغول خوردن صبحانه بودیم که کسی در حجره را کوبید در را باز نمودم مرحوم آیت الله انصاری را دیدم ایشان پس از احوال پرسی پنجاه تومان به من داد و فرمود: این را خرج ازدواج کن. در حالی که آقای جابری می‌گفتند: از این جریان بجز من و پدرم کسی مطلع نبود.

می‌شد زنت را زنی!

سید عباس ... که در حال حاضر در قم ساکن هستند نقل می کردند که: در ایامی که در همدان بودم، یک روز با همسرم مشاجره لفظی پیدا کردم و من چون عصبانی شدم یک سیلی محکم به صورت او زدم، ولی بلافاصله پشیمان و ناراحت شدم، پیش خود گفتم برای اینکه دلم آرام بگیرد بروم در مدرسه علمیه آخوند، چون طرف عصر بود و طلبه ها دور هم جمع می شدند و در کنار آنها بنشینم تا از صفای آنها، دلم آرام بگیرد، در مسیر راه که می رفتم گذرم از کنار خانه آیت الله انصاری افتاد، پیش خود گفتم: اول بهتر است نزد آیت الله انصاری جهت عرض سلام بروم، وقتی اجازه خواستم و خدمت آقا رسیدم و سلام کردم آقا پس از جواب سلام بلافاصله فرمودند

«سیدعباس می شد که زنت را نرنی و دگیر نیاز نبود دنبال جایی بگردی که دلت آرام گیرد، « سیدعباس گوید: وقتی آقا این حرف را فرمود من از خجالت خیس عرق شدم، و الان هم بعد از حدود چهل سال وقتی یاد آن مجلس می افتم از خجالت عرق می کنم

مأموریت عقرب

یکی از دوستان آیت الله انصاری در جلسه ای در منزل مرحوم حاج آقا معین شیرازی در تهران در مجلس روضه نقل می کردند که: مرحوم انصاری یک روز با عده ای از دوستان به یک مسافرخانه می روند در گوشه حیاط مسافرخانه جوانی دراز کشیده بود و یک عقرب هم به سوی جوان در حرکت بود، آقایان بلند شدند که خطر را دفع کنند ولیکن حضرت آقا فرمودند « نمی توانید، این عقرب مأمور است این جوان را بزند » و سپس عقرب جلو رفت در این حال عقرب دیگری به سرعت آمده و عقرب اولی به روی او رفت و نوک انگشت شصت پای جوان را نیش زد

من بگویم چه شد یا تو؟

فرزند آیت الله انصاری نقل می کردند زمانی که جوان بودم، پدرم به من امر فرمود جهت کاری به شیراز بروم و اصرار کرد که به قم بروم و از آنجا با جناب آقای صدرالدین حائری شیرازی به شیراز عزیمت کنم. ولی من ناراحت شدم و به پدرم گفتم من که بچه نیستم که راه را گم کنم، پدرم گفت من چیزی می دانم که شما نمی دانید، اطاعت امر کردم و در قم به مدرسه حجتیه رفتم و جریان را به آقای حائری شیرازی گفتم، ایشان هم اظهار داشتند که تازه از شیراز آمده است ولیکن چون آقا

فرموده حتماً صلاح است، بدین ترتیب با آقای حائری حرکت کردیم تا اینکه به اصفهان رسیدیم، بعد از اصفهان سوار یک اتوبوس شدیم و به سمت شیراز حرکت کردیم نماز صبح را در بین راه می‌بایست می‌خواندیم وقتی که به راننده گفتیم برای نماز نگهدار علاوه بر اینکه نگه نداشت ما را هم مسخره کرد و ما هم تصمیم گرفتیم نماز را در داخل ماشین بخوانیم، ولی به برکت نماز ماشین در جا توقف کرد و خراب شد، همه مسافرین ناراحت کنار جاده بودند که ناگهان یک ماشین مدل بالا کنار زد، ایشان از دوستان آقای حائری بود و ما را با احترام به شیراز رسانید خلاصه در این سفر برکات و جریانات زیادی برایم رخ داد که قصد داشتم برای پدرم نقل کنم، اما وقتی به همدان برگشتم و خدمت پدرم رسیدم، آقا فرمود:

من بگویم چه شد یا تو؟ شرمنده شدم، سپس آقا رو به من کرد و فرمود: من این چنین مفت و مجانی در اختیار تو هستم، استفاده کن.

آوای ساعت

:جناب آیت الله فهری زنجانی در کتاب پرواز ملکوت نقل می‌فرماید

امام خمینی (قدس سره) می‌فرمود: از عارف کامل و شیخ بزرگوار ما مرحوم حاج شیخ جواد «
:انصاری همدانی شنیدم که می‌فرمود

یکی از دوستان به همدان آمد و در مدرسه آخوند در حجره‌ای سکنی کرد. زمستان بود و هوا سرد «
و او تهیدست و نیازمند، من به حکم وظیفه الهی و وجدانی که احساس کردم از دوستان وجهی جمع آوری نموده و یک دست لحاف و رختخواب برای او تهیه و به مدرسه بردم. نمی‌دانم به چه علتی او از قبول اثاثیه‌ای که برای او تهیه شده بود امتناع ورزید. من بسی افسرده خاطر شدم که اثاث تهیه شده را چه بکنم؟ و او چرا این خدمت مرا قبول نکرد؟ این سؤال همچنان در ذهن من بود و کمتر از آن غفلت می‌کردم حتی شب که به خواب رفتم و سحرگاه بوسیله ساعتی که بر بالینم بود برای تهجد از خواب برخاستم به محض اینکه از خواب چشم گشودم همان خاطره به دلم راه یافت، شنیدم به طور واضح و آشکار، ساعتی که بر بالینم بود، چندین بار گفت: «نکرده نکرده نکرده» (بدان معنی که «خاطر بدان مشغول مدار و بکار خود پرداز»).

چله نشینی و ورود به عالم مثال

جناب حجت الاسلام والمسلمین انصاری از دوستان آیت الله انصاری نقل می کردند که: حضرت آیت الله حاج شیخ هادی تآلهی جولانی همدانی از زهاد معروف که آیت الله انصاری در مورد ایشان می فرمود

« .نماز خواندن پشت سر ایشان لیاقت می خواهد »

:برایم نقل می کردند که آیت الله انصاری را در بین روز ملاقات کردم و به من فرمودند

« .آقای تآلهی، از قم یک سوغات با ارزش آورده ام بیا منزل و آن را ببین »

آقای تآلهی می گوید به آقا گفتم: اگر بگویم من می آیم، ممکن است به شما زحمت دهم و اگر بگویم شما بیایید می ترسم از روی تکبر باشد، هر چه که شما امر بفرمایید. آقا فرمودند: شما تشریف بیاورید من فکر کردم سوغات از قبیل خوراکیهای متعارف است، وقتی شب خدمتشان رسیدم، بلند شدند و از تاقچه کتاب کوچکی آوردند که رساله لقاءالله مرحوم آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی : (رحمه الله) بود و فرمود

این سوغاتی است که از قم آورده ام، و او گاهی از آن می خواند و من گریه می کردم و گاهی من می خواندم و او گریه می کرد

.جناب آیت الله تآلهی می فرمود: من و آقای انصاری یک روح بودیم در دو بدن

:آیت الله ممدوحی که یکی از مدرسان حوزه علمیه قم می باشد نقل می کردند که

از یکی از شاگردان آیت الله انصاری شنیدم که آقای انصاری با خواندن و عمل به کتاب « رساله لقاء الله » در ظرف چهل روز وارد عالم مثال شدند

مشاهده روح مثالی

آیت الله انصاری همدانی نقل می فرمود که

من در یکی از خیابانهای همدان عبور می کردم، دیدم جنازه ای را به دوش گرفته به سمت قبرستان « می برند و جمعی او را تشییع می نمودند. ولی از جنبه ملکوتی او را به سمت یک تاریکی مبهم و عمیق می بردند و روح مثالی این مرد متوفی در بالای جنازه می رفت و پیوسته می خواست فریاد کند، ای خدا مرا نجات بده، مرا اینجا ببرند ولی زبانش به نام خدا جاری نمی شد آن وقت رو می کرد به مردم و می گفت ای مردم مرا نجات دهید نگذارید ببرند ولی صدایش به گوش کسی نمی رسید. آن مرحوم

می فرمود:

« من صاحب جنازه را می شناختم اهل همدان بود و او حاکم ستمگری بود »

مقام بندگی و رسیدن به توحید ناب

و این کوه عظیم توحید، و ابر مرد عرفان، آیت الله قاضی طباطبائی است که می تواند آن موحد ناب را توصیف کند:

آقای انصاری تنها کسی است که توحید را مستقیماً از مبدأ فیاض الهی گرفته است و بدون استاد و « تعلیم و تربیت این عوالم را درک کرده است

ایشان مقداری از زندگی و احوالات خود را در حاشیه کتاب اسرارالصلوه نوشته بود که ذره ای از آن بدین گونه فاش می شود

برخورد کردم به سید بزرگواری به نام سید محمد و از بعضی مسائل سؤال کردم و او خودداری « کرد از جواب، بعد اصرار کردم. قول گرفت که من برای او دعا کنم و من قول دادم. از او سؤال کردم از حالت فنا، ایشان جواب داد: چهارده سال دیگر. گفتم آیا تقلیل خواهد کرد؟ آن بزرگوار « فرمود: بین چهار و پنج سال با توسل و ریاضت ختم می شود

بندگی و عبودیت

« والعبودية بذل الكلیة وعبودیت بذل است »

بذل تمام وجود در راه حق تا آن جا که از این وجود موهوم و اعتباری اثری بر جای نماند و تنها او بماند و کسی که از خود هستی ندارد، اراده ای نیز ندارد که بخواهد دخلی و تصرفی در عالم کند و کرامتی از وی سر بزند.

:نخواستن کرامت، نخواستن مکاشفه، نخواستن مقامات و خلاصه

« !أريد أن لا أريد »

:و انصاری دنبال کرامت و مکاشفات و مقامات نرفت و محو خدا شد

کرامت او همان انسان سازی اوست. به قول آقای فاطمی نیا اگر بنا باشد همه به مار و عقرب زده

برسند پس عالم ربانی را چه کسی باید پرورش دهد

.کرامت او مهربانی و لطافت اخلاق خانوادگی اوست

.کرامت او تعریف و تمجید از مخالفانش است

.و کرامت او نفی هر گونه اثر و آثاری از منیت زشت و زیباست

آقای علی محمود حقیقی از قول آیت الله نجابت تعریف می کنند که

آقای انصاری شاگردی داشت که سال ها برایش زحمت کشیده بود، روحانی هم بود ولی حسابی «
آقا را تکفیر کرد. از این شهر به اون شهر علیه آقا سخن می گفت، بعد پشیمان می شد می آمد
معذرت خواهی می کرد و دوباره می رفت همون کار را می کرد، تا هفده بار آقا را تکفیر کرد. هر
تقصیر من است، من نتوانستم کاری کنم که او مبتلا نشه و حتی :بار که تکفیر می کرد، آقا می گفت
» .آخرین بار نیز ایشان گفتند تقصیر من است

.آری و کرامت انصاری همین رستن از هستی خود است

:علی محمود حقیقی ادامه می دهد

آقای انصاری فرموده بود بعد از هفدهمین بار که من این تقصیر را به خودم نسبت داده بودم، از «
جانب خداوند یک نعمتی به من داده شد که بعضی از اسرار ربوبی را که فکر نمی کردم بتوانم وارد
شوم، برایم کشف شد و آقای نجابت این جا فرمودند: « می دانید. در آن هفده بار که او این کار را
کرد، هفده روز از خودش غافل بود. از خودش غافل بود می دانی یعنی چه؟ یعنی همه چیز می
» !فهمید؟

سیره توحیدی

سیره توحیدی ایشان، همان سیره توحیدی ائمه اطهار(ع) است. توحیدی که برترین مخلوقات زمین را
پس از آخرین سیر در مراحل توحیدی به نهایت بندگی رسانده است و امام چهارم را سیدالساجدین و
زین العابدین لقب داده است و آن امام همام در مناجات الذاکرین این گونه با خدا مناجات می کند
که:

واستغفرک من کل لذه بغیر ذکرک و من کل راحه بغیر انسک و من کل سرور بغیر قربک و من «
:کل شغل بغیر طاعتک

تنها لذت من ذکر تو و راحت من انس با تو و شادی من نزدیکی به تو م مشغولیت من طاعت توست
و اگر غیر از اینها در نظرم باشد و طمعی داشته باشم استغفار می کنم و از تو غذر می خواهم. مفاتیح

« الجنان

اما احوالات توحیدی ایشان بروز و ظهور خاصی نداشت و خیلی کتوم بودند. گاهی کسانی که با جزر و مدّ چنین اقیانوسی آشنا تر بودند از ایشان سؤال هایی می کردند و بعد که متوجه بعضی از ...احوالات ایشان می شدند، می گفتند: آقای انصاری دریاست... دریا

یک بار در جلسه ای که صحبت از نور بود آسید عبدالله فاطمی پرسید: آقا! ماوراء نور هم مقامی « داریم؟ فرمودند: بله. گفتند: چه مقاماتی است؟

فرمودند:

باید بری بینی. و بعد که ایشان بلند شدند، سری تکان دادند و فرمودند: ایشان مناجات شعبانیه را :نخوانده اند که

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب « «حجب النور

در جلسات ایشان از مباحث غامض عرفانی و اصطلاحات آن چنانی خبری نبود. او، خود، غرق خدا :بود. و ویژگی جلساتشان هم این بود

انسان ها را متحول می کرد، و این تحول از آن جا بود که انسان را متوجه حقیقت خدا می کرد، :خدایی که همواره همراه آدمی است و خود می گوید

:نحن اقرب الیه من حبل الوريد «

« ما از رگ گردن به او نزدیکتریم. سوره ق/16

او برای عالم و عابد هیچ چیز را وسیله رسیدن به توحید ناب نمی دانست الا تزکیه، راه، تزکیه نفس :است. این اعتقاد ایشان بود و می فرمود

اگر علم مقدمه باشد برای تزکیه، و آن مقدمه ای باشد برای رسیدن به توحید، آن گاه ارزش دارد و « :غیر از این اگر باشد، علم حجاب راه است

:آقای نجابت از قول آقای انصاری نقل می کردند که می فرمودند

« .کاش توحید خیالی نصیب مردم نشود «

:هم چنان که امام العارفین علی ابن ابی طالب(ع) می فرمایند

:التوحيد الا تتوهّمه «

« توحيد آن است که خدا را به وهم در نياوری! نهج البلاغه، حکمت 470

:آقای نجابت می فرمود

در خدمت آقای قاضی بودیم، بعضی بودند که در توحيد کتاب داشتند و می خواستند بیايند «

:خدمت ایشان و در اين باره صحبت کنند. اما آقای قاضی می فرمودند

ظاهرش درسته ولی خياليه، و خداوند برتر از آن چیزی است که فکر می کنی و می گویی. اين

« .توحيد برای آقایون مانع است

آقای نجابت از شاگردان آقای انصاری که چند سال محضر آيت الله سيدعلی قاضی طباطبائی را

:درک کرده بود، می فرمود

در یکی از سفرهایی که آقای انصاری به عتبات عالیات برای زیارت مشرف شدند، قرار ملاقاتی با «

:آقای قاضی می گذارند که یکدیگر را برای اولین بار زیارت کنند. بعد آقای قاضی می فرمودند

من نشسته و منتظر آن بزرگوار بودم که متوجه شدم کسی همراه ایشان است و گفتم: برگرد. آن ها

هم برگشتند. زیرا او اهل توحيد بود، اگر به اين جا می آمدند، ما غير از بحث و حرف های توحیدی

حرف دیگری نداشتیم و آن همراه، مانع صحبت های ما می شد. من دیگر نخواستم وقت آن بزرگوار

« .گرفته شود

بعد از رحلت آقای قاضی، آقای نجابت از مرحوم انصاری سؤال می کنند که بالاخره شما با آقای

:قاضی ملاقات کردید؟ ایشان می فرمایند

وقتی در نجف بودم یک بار قرار ملاقات با آقای قاضی گذاشتیم و من با یکی از آشنایان راهی «

منزل ایشان بودیم. وقتی نزدیک منزلشان رسیدیم، صدایی در قلبم احساس کردم که می گوید:

« .برگرد... برگرد... و من هم فوراً برگشتم

.و آقای انصاری آن روز متوجه می شوند که علت آن چه بوده

:پیامبر اسلام (ص) می فرمایند

الدنيا حرام على اهل الاخرة والاخرة حرام على اهل الدنيا و هما حرامان على اهل الله: و دنیا برای «

« .اهل آخرت و آخرت برای اهل دنیا و هر دو برای آنان که اهل خدايند حرام است

علم توحید و بی اعتنایی به مکاشفات

نتیجه توحید وی چیزی جز بندگی تام و کامل نبوده است و او پیرو مولی العارفین حضرت علی (ع) است که می فرماید

کفی بی عزاً ان اکون لک عبداً «

« و کفی بی فخراً ان تکون لی رباً. ((مناجات منظوم حضرت امیر(ع))»

او عزت و افتخارش در بندگی است، فخرش در این که خداوند، ربّش باشد و به جای او تدبیر کند و بیاندیشد

انصاری لذتی را که در سر به سجده گذاشتن و با خاک برابر شدن در مقابل خدای جلّ و علی یافته، در کشف و کرامات نیافته است. آن بندگی و آن نهایت اخلاص، او را به جایی رسانده که آن چنان غرق حقّ باشد که از غیر وی غافل بماند و تمام دنیا و آخرت و بهشت و کشف و کرامت و مقامات و منازل را به یک سو بگذارد، و تنها به رضای او بیاندیشد و رضای خود را مقدم بر رضای خدا ندارد. همین نوع نگرش ایشان است که باعث می شود وقتی سیدی از اقطاب درویش نزد او می آید و می خواهد علم کیمیا و طيّ الارض را که تا آن زمان به کسی یاد نداده بوده به وی یاد بدهد، ایشان می گویند:

« ما نیاز به این چیزها نداریم، ما بالاتر از آن را داریم »

و در مقابل شگفتی و پرسش آن درویش که: « مگر بالاتر از این ها هم هست؟ می فرمایند

« .بله ما علم توحید را داریم »

تو دلت را به طيّ الارض و خرق عادت خوش کردی، آن برای تو؛ ولی من دلم را به خدا خوش دارم و او را با چیز دیگری عوض نمی کنم. و براستی مگر خدا با چیزی قابل معاوضه است؟

او بارها و بارها، هر چه را که می توانست حجاب و مانع مشاهده جمال یار شود، پشت سر انداخت؛ همان حالات و مقاماتی که برای ما شگفت انگیز است، همان کشف و کرامت و طيّ الارض که دهان ما را آب می اندازد، در نظر وی گرد و غباری بود که مانع از رسیدن به محبوب بود و او هرگز به تماشای آنها ننشست، چه رسد به این که دل به آن ها بیازد که حقیقت توحید اسقاط اضافات است، و هر چه غیر او باطل و اضافه است

نشانی داده اند اهل خرابات

که التوحید اسقاط الاضافات

که اگر هدف و مقصد انسان، رسیدن به این مقامات میان راه گردد و اگر به کشف و کرامات نظر داشته باشد. دیگر به خدا نیاندیشیده، به خدا نمی رسد، چرا که دنبال خدا نبوده! و اگر هدف رسیدن به آن ها باشد، دیگر خدایی در میان نخواهد بود و این البته تجارتی است به ظاهر سودمندانه اما! خجالت آور

: آیت الله سید علی محمد دستغیب از قول ایشان نقل می کند که

اعمال و عبادات دینی برای آدم شدن و رسیدن به مقام توحید است، نه برای کسب این قدرت ها «
»

:سید عبدالله فاطمی نقل می کند

روزی با ایشان از مسجد پیامبر داشتیم بیرون می آمدیم. از ذهنم خطور کرد که ما این مدت دو «
سال با ایشان بودیم، از ایشان چیز خاصی ندیدیم. همین که این خطور از ذهنم گذشت، ناگهان دیدم برای چند دقیقه پرده ها کنار رفت و من درختان و گیاهان را در حال سجده و تسبیح دیدم. در همان «
». حال لذت می بردم که آقا فرمود: بستان شد؟ به محض آن که این را فرمودند، حال من عادی شد
:آیت الله سید علی محمد دستغیب نیز در این باره می گوید

یک روز شخصی که سرطان داشت، آمد خدمت ایشان و خیلی اصرار کرد تا شفا پیدا کند و «
بالاخره شفا گرفت و رفت. اما یکی دو هفته بعد مردم دم در حسینیه جمع شده بودند که بله این جا آقایی است که شفا می دهد، اما ایشان همه را پراکنده کرده، فرمود: از این جا بروید. اینطور نیست. و «
». نوعاً خودشان هم از این کارها نمی کردند

:آقای احمد انصاری می گوید

. آقا می فرمودند که به کرامات و مکاشفات مطلقاً اعتنا نکنید، مگر در جایی دستور داشته باشید «
این را خود من از ایشان شنیدم که انسان ممکن است شق القمر هم بکند، اما ولی خدا نباشد. خود
:حضرت ایشان هم به آن احوالات و مجاهدات دوران سلویشان اعتنایی نداشتند و می فرمودند
در آن ایام، روزی ناگهان احساس کردم که دارای علم و قدرت بی نهایت شده ام و دیدم که همه

چیز در اختیار من است فوراً استغفار کردم و گفتم: خدایا من این ها را نمی خواهم، اینها سدّ راه من
« .است و من فقط تو را می خواهم. این را گفتم ناگهان دیدم که فوراً آن قضایا از من برگشت
او به شاگردان خود نیز این مطلب را آموخته و یاد آوری کرده است که مقام قرب غیر از مکاشفات و
بروز کرامات است

:آقای اسلامیه می گوید

ایشان اغلب افراد را از مکاشفات منع می کردند، مرحوم آقا موت اختیاری، طی الارض و همه این «
ها را حجاب راه می دانستند و می فرمودند مقام قرب غیر از این هاست، مقام لقاء پروردگار با این بچه
«بازی ها بدست نمی آید، حالا باطن افراد و یا منظره ای را هم دیدید، که چی؟
: در حدیث قدسی آمده است که

:یا داوود! ذکرى للذاکرین و جنتی للمطیعین و حبی للمشتاقین و انا خاصه للمحبین «

ای داوود! هر کسی یاد و ذکر مرا می خواهد، ارزانش می کنم و من نیز به یاد اویم و هر که بهشتم را
می خواهد، عطایش می کنم و هر که به محبّتم مشتاق است، از آن دریغ نمی کنم اما خود من تنها
« خاص محبینم. کلیات حدیث قدسی، ص 154

:و راستی انصاری همدانی از محبت خدا چه چشیده است که خود می گوید

نعمت ها و لذت ها و بهجت ها که خدا نصیب بندگان خاص خود در این دنیا می کند، نصیب «
». افراد عادی در بهشت و عالم آخرت نمی شود

:آقای اسلامیه می گوید

ایشان غیر از این که می فرمودند تشخیص مکاشفه صحیح و واقعی مشکل است، می گفتند: این ها «
توقف در راه و مشغولیت به جزئیات و عدم حرکت به سوی مقصد عالی است و فرد را به اشتباه می
اندازد، ولی در بین دوستان می گفتند حاج هادی ابهری کمتر در مکاشفات اشتباه می کند، چون
ایشان با نور اهل بیت (ع) حرکت می کند، روزی که من به کربلا می رفتم با این که پول داشتم، ایشان
صد تومان آوردند و به من دادند و گفتند: این حواله امام حسین (ع) است. و اتفاقاً من آن جا پولم تمام
شد و به همان صد تومان احتیاج پیدا کردم. این از مکاشفات حاج هادی ابهری بود

:آقای انصاری وقتی که من مکاشفه داشتم به من فرمودند

مکاشفه نکن و فقط خواب خوب بین و از آن به بعد من مکاشفه نداشتم. می گفتند خیلی از مکاشفات اشتباه است، البته کرامت بالاتر از مکاشفه است

و زمانی که من مریض بودم و والده من اجازه عمل در بیمارستان را نمی داد، ایشان به آیت الله سید عبدالله فاطمی گفتند: دستت را روی موضع درد بگذار و دعا بخوان و ایشان اطاعت کردند و من خوب شدم. به من گفتند: اگر استخاره خوب بیاید دعایی یاد تو می دهم که بر سر هر مریضی بخوانی «!خوب شود. ولی هیچ وقت آن دعا را یاد من ندادند و آخر هم گفتند استخاره خوب نیامد او بندگی می کرد و به شاگردان بندگی می آموخت و برای همین به آنها شفا دادن مریض و خرق عادت ها را یاد نداد

:استاد کریم محمود حقیقی می گویند

اگر هم کسی بچه اش مریض بود و خیلی اصرار و التماس می کرد، ایشان می گفتند: برو فلان کار «
» .را بکن، من قول می دهم حضرت عباس (ع) نجاتش دهد
و خلاصه او توحید را که آموخت، خود را به فراموشی سپرد
فنا و کمال

:آیت الله انصاری می فرمودند

اگر کسی به فنا رسید و خدای تعالی اراده فرمود که او را برای دیگران راهنما قرار بدهد، او را از «
آن مقام تنزل می دهد. عالم فنا عالمی است که انسان دیگر خودش نیست، بلکه در ملکوت سیر دارد.
ولی وقتی برای هدایت و دستگیری تنزل پیدا می کند، قلبش متوجه عالم بالاست، توجه به اوامر و
نواهی دارد ولی می تواند با مردم مأنوس شود. انبیاء و اولیاء تنزل در ارض پیدا کردند که توانستند با
» .خلق سازگار شوند و افراد بشر را هدایت کنند

:دیگران مقام «فنا» و «کمال» را یکی دانسته اند ولی آیت الله انصاری می فرمودند

بین فنا و کمال اینگونه فرق است که اگر کسی به مقام فنا برسد اگر قرار باشد اشخاص سالک از «
وجود شخص فانی استفاده کنند خدای تعالی او را عمری عنایت خواهد کرد که بعد از مقام فنا به
کمال برسد، به خلیفه الهی برسد و آن فرد است که می تواند افراد را راهنمایی کند. افراد فانی توجهی
به امور جزئی ندارند، از خود بیخود هستند و فرد کمال یافته کسی است که خداوند او را به میان مردم

» بر گردانده تا آنان را هدایت کند

از سال 1354 تا 1359 هجری قمری حدوداً حالت فنای ایشان بود و بعد مراحل کمال را می‌پیمودند. آیت الله نجابت در مورد مقام توحیدی ایشان می‌فرمودند که آیت الله انصاری بسیار قوی بود و استاد عارف بزرگ آیت الله میرزا علی قاضی طباطبایی می‌فرمودند: « که آیت الله انصاری » . مستقیماً توحید را از خداوند گرفته‌اند

مقام لقاء و قرب الهی

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقا سیدصادق طهرانی بیان می‌کرد که مرحوم والد ملامه سید محمد حسین حسینی طهرانی به طور مکرر می‌فرمود که

آیت الله انصاری در سالهای آخر عمرش به تمام مراحل سیرو سلوک رسیده بودند و هیچ حجاب ظلمانی و نورانی بین ایشان و خداوند وجود نداشت و حقاً به مقام لقاء الله که آرزوی عارفان است . رسیده بود

یکی از شاگردان آیت الله انصاری نقل می‌کند در سفر اول که التهابی فراوان داشتم و جوان هم بودم به روی پای حضرت آیت الله انصاری افتادم و گریه زیادی کردم و تمنا کردم که آقا دستوری بفرمایید که من هم آدم شوم، ایشان بعد از آنکه دست روی قلبم گذاشت و دعایی خواندند که با :دعای ایشان آرامش نسبی یافتم، فرمودند

دقت کن بالاترین مقامی که برای انسان در قرآن ذکر شده مقام لقاء الله است و خداوند شرط وصول :بدین مقام را دو شرط می‌داند، در این بخش از آیه بنگر

. « فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. سوره كهف آیه آخر »
یک شرط، عمل صالح و شرط دیگر پاک گرداندن قلب از شرک است. سپس افزودند که من در هنگامی که در نجف بودم در بین طلاب شناگر قابلی بودم، یک روز با طلاب شرط بستیم که بتوانیم علیه جریان رودخانه شنا کنیم لباسها را کنسیم و خود را به آب زدیم، دوستانم را چند کیلومتر آب با خود برد و اما بنده که مدتی با امواج آب ستیز داشتم و تصور می‌کردم چندین کیلومتر علیه جریان آب شنا کرده‌ام وقتی از فرط خستگی بیرون آمدم دیدم همانجا هستم که لباسم را کنده‌ام بعد از ذکر این مطلب فرمودند: شما اگر بتوانید در این عصر (منظور عصر پهلوی ستمگر می‌باشد) همین حالی

که دارید نگهدارید و خراب نشوید خدای تعالی درها را به سوی شما باز می کند
بعدها بنده فهمیدم که دستور ایشان هم چندان آسان نیست، انجام عمل صالح کاری آسان ولی بیرون
آمدن از شرک کاری بس دشوار است

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْر كَأْسًا وَ نَاولِهَا

**که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها
به بوی نافه ای کاخر صبا ز آن طره بگشاید
زتاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دلها
:جناب حاج حسن شرکت می فرمودند که**

استاد الهی آیت الله انصاری تمام مقصد خود را در سیروسلوک، رسیدن به مقام قرب الهی «
می دانست و از غیر خدا در هر دو جهان چشم پوشید تا اینکه به بالاترین مقامات ممکن رسید. مکرر
در جلسات می فرمود که

برنامه خداپرستی برای آدم کردن است نه اینکه بخواهند چیزی نشان بدهند و خواب صادق و مکاشفه
:و طی الارض و کارهای خارق العاده و اخبار از ضمائر را ملاک پیشرفت نمی دانستند و می فرمودند
اگر کسی صاحب طی الارض شد حتی اگر دارای موت اختیاری هم شد دلیل قرب نیست بلکه «
» .میزان را درک توحید و در قرب الهی خلاصه می کرد
مقام ولایت اهل بیت(ع)

ولایت، ظهور توحید

و امام جایگاه و محل شناخت خداست و خالص در توحید او و آن که بخواهد به خدا برسد باید از «
امام شروع کند، و هر که بخواهد به محبت و عشق خدا دست پیدا کند، امام واسطه است « واسطه
فیض بین آسمان و زمین » و آخرین پرده بین خدا و انسان. و اگر ریسمان ولایت محکم نباشد، رفتن
» .به آسمان محال و شناخت خدا نیز غیر ممکن است

این عقیده انصاری همدانی است

:آیت الله سید علی محمد دستغیب در این باره می گوید

او معتقد بود که ظهور توحید، ولایت است و بلکه ولایت مندک در توحید است و این دو از هم جدایی ندارند. می گفت آن که وارد اسرار الهی شود ولیّ خدا و متصل به خدا و هادی راه خداست و نمی شود ولیّ خدا موحد باشد اما ولایت نداشته باشد. وارد اسرار الهی شده باشد، اما سر تسلیم در مقابل پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) که مظهر اتمّ اسماء و صفات الهی اند، فرود نیاورده باشد و برای «. همین انصاری همدانی در مقابل ائمه(ع) مثل یک بنده و غلام بود

:دکتر علی انصاری نقل می کند

اصلاً از آثار ولایت است که ابواب توحید بر انسان باز می شود و اگر شخص ولایت صحیح داشته «. باشد باید به توحید برسد، و گرنه این ولایت نتوانسته در وی آن چنان که باید اثر خودش را بگذارد.»

:آقای حاج احمد انصاری نیز در این مورد می گوید

آن توحید که از ولایت جدا باشد و یا ولایتی که از توحید جدا باشد، اصلاً ارتباطی به عرفان واقعی « اسلامی ندارد. و روی این مطلب خیلی اصرار داشت که اگر کسی موحد باشد حتماً این توحیدش باید توأم با ولایت محمد و آل محمد(ص) باشد و به خاطر همین ما هفتگی منزلمان روضه خوانی داشتیم و ایشان از افرادی که واقعاً خودشان اطمینان خاطر داشتند که مخلصند دعوت می کرد و مجلس می «. گذاشت، دوستان و رفقایشان می آمدند و روضه خوانی برقرار می شد

امام(ع)، واسطه فیض بین آسمان و زمین

.و آسمان و زمین خلق نشد مگر به خاطر آن ها

و امام اسم جامع و مظهر اتمّ اسماء الله شد و خلیفه او، و امام مثل اعلای خداست، کتاب مبین و واسطه فیض است

:دکتر علی انصاری می گوید

ایشان در مورد ائمه(ع) می گفتند ائمه وجود ممتازی هستند که خداوند آن ها را سر حلقه کائنات « خلق کرده و این علت غائی و هدف نهایی آفرینش است. هدف نهائی آفرینش این بوده که خداوند به طفیلی وجود این ها دیگران را خلق کرده است و ایشان تا این حد به محمد و آل محمد(ص) احترام می گذاشتند. البته نه به این معنا که من خودم را مثلاً فدای امام حسین علیه السلام می کنم و

فدای امام علی علیه السلام میکنم و قضیه تمام می شود؛ نه! اگر انسان به ائمه اطهار(ع) اظهار محبت کند و بعد هر کاری دلش خواست بکند و هزاران خلاف مرتکب شود، این اصلاً با ولایت سازگاری ندارد.

:مرحوم پدر می فرمودند

ولایت واقعی و دوستی ائمه اطهار(ع) آنجایی مؤثر است که انسان را سریع و بدون درگیری به « معرفت و حقیقت برساند. انسان در سایه آن بزرگواران زودتر به نتیجه می رسد و این اثر ولایت حقیقی است. در حالی که خود من می بینم تا آخر عمر یک عده ای به خیال خودشان مجالس بر پا کرده و روضه خوانی می کنند و به سر و صورتشان می زنند، ولی وقتی انسان وارد جزئیات زندگیشان « می شود می بیند این ها در باب معرفتی آن چنان که باید نیستند

ایشان می گفتند ولایتی که انسان را به معرفت نرساند و چشم های باطنی انسان را روشن نکند و نتواند « آسان حقایق را درک کند، ولایتی خود بافته است و تصویری بیش نیست

:در این مورد آیت الله سید مهدی دستغیب نیز می گوید

بله از جمله محالات یکیش اینه که بدون ولایت ائمه اطهار(ع) کسی برسه به معرفت خدای تعالی «

»

ابن فارض یک مرد عرفانی بزرگه اگر دیوانش را دیده باشید، آن جا اشعار عجیبی دارد از جمله :شعری که ترجمه اش این می شود

« .شکر خدا در این راه اگر هنوز چیزی گیرم نیامد دوستی خاندان رسالت گیرم آمد «

.و بعد از آن دیگه عروج می کنه به بالاتر، یعنی می گوید بدون این واسطه ها محال است

:در دعای کمیل عبارتی هست که می خوانیم

« !و بنور وجهک الذی أضاء له کل شیء :وجه خدای تعالی امام زمانه دیگه «

:آقای اسلامیه می گویند

ایشان به پیروی از سیره اهل بیت(ع) تأکید داشتند و داستانی راجع به یک نفر هندی می گفتند که «

« .ایشان سر امام حسین را در خواب می بیند و به همان وسیله به خدا می رسد و هدایت می شود

« .و ائمه کشتی نجاتند و لکن سفینه الحسین اسرع است «

تولی و تبرّی

بالاخره آن که ولایت ائمه(ع) با گوشت و پوستش آمیخته شده و محبت امام(ع) در رگ هایش جاری است و قلبش به عشق او می تپد و برای مهدی اش(ع) دلتنگ می شود؛ به خاطر معشوق خود، وابستگان او را نیز دوست دارد و محبت آن ها را در دل دارد، و به همین خاطر مسلمانان در هر جا که باشند، همه جزء یک خانواده محسوب می شوند و هیچ کس با دیگری بیگانه نیست و سر جنگ ندارد و این ثمره همین توحید و ولایت واقعی است که آقای انصاری همدانی داشته است.

دکتر علی انصاری می گوید

اصلاً راه توحید و معرفت یکی از شرایطش این است که انسان نسبت به دوستان اهل طریق و « دوستان اهل معرفت کوچکترین غلّ و غشی نباید در دلش باشد، و بلکه آقا کراراً می فرمودند یکی از امتحانات بزرگ سالک همین به علمای ظاهر و اهل شریعت بدبین شود قبل از این که به « آن مرحله تکاملی برسد چرا که آن هایی که به مرحله تکاملی می رسند تمام این مسائل را به ادقّ « معانی رعایت خواهند کرد

و آن که ولایت امام و محبت وی را دارد به همان میزان نیز برائت از دشمنانشان را در دل دارد و گرنه ولایت او کامل نیست. چرا که او دوست دارد هر چه را معشوق دوست دارد و بیزار است از آن چه وی بیزار است و این دو بدون هم ناقصند

می فرمودند همان مقدار که دوستی اهل بیت(ع) می تواند موصل الی المحبوب باشد، همان مقدار « هم می تواند برائت از دشمنانشان انسان را به خدا برساند و انسان باید هر دو را داشته باشد

و این بود که در صلواتشان همیشه می گفتند: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن « اعدائهم. و لعنت یعنی همان برائت

دکتر علی انصاری می گوید

حالت تولّی و تبرّی در زندگی شان کاملاً مشهود بود و امکان نداشت خدای نکرده با کسی که « زندگی منحرفی داشته باشد و یا سیرش غیر الهی باشد، انس داشته باشد. و ما می دیدیم کسانی که در اطراف زندگی ما این طور بودند، مرحوم آقا با این ها قطع ارتباط کرده و یا در حد خیلی نادر بود که عده ای منزل ما می آمدند و ایشان مجبور می شدند ارتباطی با آنها داشته باشد یا آن ها را بپذیرند

ما یکی از بستگانمان که فوت کرد، در دادگستری بود و آقا نظر مثبتی به ایشان نداشت و هر وقت منزلش دعوت می کرد، آقا نمی رفتند و نمی خواستند تکدّری هم ایجاد شود تا بالاخره یک شب مجبور شدند و رفتند، بعد که آمدند خیلی ناراحت بودند و حتی به خاطر غذایی که خورده بودند ردّ «مظالم پرداخت کردند»

:آیت الله سید علی محمد دستغیب می گفتند

«ایشان معتقد بودند که تبریّ یکی از مراحل است که باید طی شود»
در تبریّ خیلی عجیب بودند و اگر کسی عملی منافی تولّی انجام می داد یا احتمال می دادند که «تمایلی پیدا نکند به اهل کفر، فسق و فجور خیلی ناراحت می شدند و رنگشان برافروخته و حالشان «منقلب می شد»

و ایمان یعنی حبّ و بغض

یعنی دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا

.یعنی دوستی با دوستان ائمه و دشمنی با دشمنانشان

نسبت به تولّی که وضعشان معلوم بود، اصلاً حرکشان از این طریق بود، «

در مورد تبریّ زیاد این حدیث امام صادق علیه السلام را می خواندند که

:هل الدین إلا الحبّ و البغض و توضیح می دادند که «

ایمان جز حبّ و بغض نیست و سالی چند مرتبه این حدیث و حدیث مشابه دیگری را خوانده و اشاره

می کردند که رفقا بدانند. راه ایمان منحصر به حبّ و بغض است، یعنی تولّی و تبریّ؛ اگر تولّی نباشد

«حرکت نیست و اگر تبریّ نباشد سکون ایجاد می شود

و تولّی یعنی: دعا برای ظهور و همراهی با حضرت

... و تبریّ یعنی: آرزوی سربازی و شهادت

:آقای اسلامیه می گویند

ایشان در قنوت و رکوع و سجده پس از صلوات، والعن اعدائهم می گفتند و اگر کسی می آمد و ... «

یا الله می گفت ایشان رکوع را طول می دادند و عجل فرجهم واحشرنا معهم والعن اعدائهم اجمعین

«می گفتند

نتایج تولی و تبری

زیارت ائمه(ع)

:آیت الله سید مهدی دستغیب در این مورد بیان می کنند

ایه الله محمد جواد انصاری همدانی وقتی در نجف وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می شدند عتبه «
» را می بوسیدند

:دکتر علی انصاری در این باره می گوید

ایشان در دو وقت حالشان منقلب بود، یکی بعد از نماز و یکی هم در حالت های زیارت. وقتی که «
ایشان زیارت می کردند به خصوص منقلب می شدند و حالت گریه بهشون دست می داد، گاهی
.اوقات به طوری بود که قلبشان هم می گرفت و ناراحت می شدند و مدتی حالت غیر عادی داشتند
»

او به حرم که می رسد و سلام که می دهد، می داند که امام می شنود و می بیند و جواب می دهد، او
در مقابل عین الله و یدالله قرار گرفته در مقابل اسم اعظم الهی و همین او را منقلب می کند و به خضوع
و خشوع می دهد و او را می گریاند. در مورد زیارت و آداب زیارت ایشان و ادب حضورشان که می
پرسیم، می گویند

البته ایشان زیارت را از حفظ می خواندند، یعنی طوری نبود که مثلاً بخوانند و ما متوجه شویم. چه «
زیارتی می خوانند. ولی بیشتر آن حالاتی را که من در کربلا و یا حرم حضرت معصومه(س) دیدم
یعنی آن حالتی که قابل دیدن بود، این بود که ایشان وقتی به ضریح مبارک صورتشان را می
.چسبانند به اصطلاح حالت انقلاب بهشون دست می داد و دیگه تقریباً هیچ ظهور و بروزی نداشتند
»

و او تنها با امام انس می گیرد و دل کندن از حرم ائمه، از مشهدالرضا، از نجف، از کربلای حسین
علیه السلام برایش مشکل است و او آن جا به خدا نزدیک تر است، و برای همین وقتی می رود، یکی
دو ماه می ماند و نمی خواهد لذت این زیارت، این حضور، این کنار «جنب الله» بودن را از دست
!دهد و به صورت ناشناس به حرم می رود

:در همین مورد آقای اسلامیه می گوید

ایشان زیاد به قم و مشهد می رفتند و عمدتاً بیشتر مسافرت هایی که ایشان می رفتند، ترجیح می دادند خودشان به تنهایی و یا همراه با دوستانشان بروند و حدود یکی، دو ماه آن جا می ماندند. و وقتی حرم می رفتند لباسشان را طوری می پوشیدند که مشخص نباشد. خیلی نا آشنا حرم امام رضا علیه السلام می رفتند و ساعت ها آن جا در خدمت حضرت می ماندند به نجف و کربلا هم می رفتند»

و از او که بارها در مقابل ائمه (ع) سلام داده و جواب شنیده، از او که دوست ائمه بوده است و بین آن ها حجابی نبوده است، می پرسیم که اگر ما به زیارت رفتیم نشان قبولی ما در محضر آن بزرگواران چه بوده است؟ می فرمایند

:در اذن دخول زیارت امام رضا علیه السلام این فقره وجود دارد که «

أشهد أنك تشهد مقامي و تسمع كلامي و ترد جوابي...: یعنی شهادت می دهم که تو جایگاه مرا می بینی و سخن مرا می شنوی و سلامم را باز می گردانی

وقتی اذن دخول می خوانید، اگر برایتان حالت خضوع و خشوع و بکاء پیدا شود و این حالت را داشتید، بدانید ائمه (ع) شما را قبول کرده اند ولی اگر این حال را نداشتید، صبر و تحمل کنید تا این « . حال برایتان پیدا شود

:و اما من و تو اگر محبّ صادقیم جای آن دارد وقتی شرح احوال ایشان را می شنویم با خود بگوییم: یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله «

» . ای حسرت بر آن لحظاتی که کنار امام بودم و قدر نشاختم

حسرت بر آن روزها که در کنار امام معصوم علیه السلام بودم و غافل از حضور او و نابینا از دیدنش و !ناشنوا از شنیدن جواب سلامش

و راستی زیارت انصاری با زیارت ما چقدر متفاوت است، ما نه بزرگی امام را می فهمیم و نه ادب حضور را رعایت می کنیم

و یکی از نتایج مهم تولی و تبری همان احوالات و بروزاتی است که برای شخص در ایام ولادت و شهادت ائمه اطهار (ع) رخ می دهد، انصاری نیز از این احوالات سرشار است

:دکتر علی انصاری می گوید

مرحوم آقا روزهای یک شنبه صبح منزل آقای سبزواری در جلسه روضه ای که داشتند مطالبی را « بیان می فرمود و حتی این اواخر با وجودی که بدنش خیلی ضعیف شده بود من یادم است که وقتی قطرات اشک از چشم ایشان می آمد دیگر حالشان خیلی منقلب می شد به طوری که نمی توانست حرفش را ادامه بدهد. منزل آقای همایونی هم همین طور و منزل مرحوم بیگ زاده هم در ایام محرم ده روز روضه داشتند که بعد از نماز مغرب و عشاء چند تا مداح و روضه خوان می خواندند و ایشان « سه ربع ساعت صحبت می کردند

حبّ امام حسین(ع) و فرزندان آن بزرگوار

و حسین شهید عشق است و عشق کار انسان را به بی خودی و از خود بیگانگی می کشاند، محبت حسین(ع) از روز ازل در قلوب مؤمنین مکنون است و هر چه قلب پاک تر، این محبت پررنگ تر. و :احوالات آقای انصاری در ایام شهادت حضرت ابا عبدالله علیه السلام این گونه است ایشان سلوکشان طوری بود که اصلاً مصائب حضرت ابا عبدالله علیه السلام را نمی توانستند بشنوند. « یک مراسمی روز یک شنبه منزل آقای سبزواری بود که یک نفر مرثیه خواند و حال ایشان بهم « .خورد

:این را هم خودشان برای من نقل کردند که

یک روز صبح در تهران منزل یک نفر به نام میرزای عطار وارد شده بود که آن شخص آخر هفته « منزلشون روضه بود، آقای انصاری هم مانده بود چکار کند، آیا از خانه بیرون برود یا نه. در این حین صاحب خانه وارد شده و گفته بود ما فردا صبح روضه داریم، اختیار دست شماست اگر می خواهید بیرون بروید، شاید مجلس مناسب شما نباشد که ایشان بیرون آمد. اصلاً نمی توانست مصائب حضرت ابی عبدالله را بشنود. چون خودم دیدم بعد از صحبت شون وقتی روضه خوانده شد حالت عجیبی بهشون دست می داد. مصائب این جواری روی ایشان اثر می گذاشت. علاوه بر دوستی ائمه نهایت « .بندگی را نسبت به ایشان داشت

و حسین مظهر عشق و حبّ الهی است و معشوق و محبوب انصاری همدانی، زیارت عاشورا و مصائب اهل بیت امام حسین علیه السلام حرقت و سوزش دلش را بیشتر و اشکش را روان تر می کند. روح انصاری لطیف و قلب او رقیق است. لطیف تر از گل و رقیق تر از آب. امام را می شناسد و به همین

.خاطر بزرگی مصیبت را هم درک می کند و در شنیدن مصیبت، طاقت از کف می دهد

:حاج احمد انصاری می گویند

ایشان به عزاداری امام حسین علیه السلام خیلی مصر بودند. به آقای آیت الله نجابت هم فرموده « بودند حتماً این برنامه را شما در شیراز داشته باشید و ایشان با 80-70 طلبه هر شب جمعه در آنجا .مراسم سوگواری داشت و خیلی به این قضیه اصرار می کردند بعضی وقتها خیلی منقلب می شدند، یک مرتبه می دیدم که از حال طبیعی خودشان خارج می شدند، می گفتند این برنامه ها را داشته باشید و حتی در جلسات دیگری که رفقایشان در همدان در کلیه اعیاد و تولدها برگزار می کردند مصر بودند که شرکت کنند .و او مؤمن واقعی است؛ که مؤمن به شادی ائمه(ع) شاد و در مصیبت آن ها اندوهگین است :خانم فاطمه انصاری آن روزها را که به یاد می آورد، می گوید روزهای عاشورا که برای ما از دهات شیر می آوردند میگفتند نخورید و همه را رایگان به مردم « بدهید

:همچنین آقای اسلامیه می گوید

ایشان به ایام ولادت ائمه(ع) اهمیت می دادند و اصرار بر خواندن مداحی داشتند. از کتاب مدحی « را انتخاب می کردند و می دادند به شاگردانشان برای خواندن، و شب میلاد امام جواد علیه السلام .اطعام می کردند در ایام شهادت هم مرتب جلسه داشتند به خصوص در محرم و صفر و شهادت امیرالمؤمنین و البته خودشان حال مخصوصی داشتند که ظهورش خیلی کم بود، هر چه بود در قلب بود. در مصیبت .گاهی منقلب می شدند و بغض گلویشان را می گرفت، به طوری که دیگر نمی توانستند حرف بزنند »

حبّ مادر ائمه(ع)، حضرت فاطمه زهراء(س)

امامان حجت بر مردمند و حضرت فاطمه(س) حجت بر آن ها و معنا و مفهوم حجه علی حجج الله در ذهن ما نمی گنجد

:حاج احمد انصاری از پدرشان نقل می کند که

ایشان میفرمودند: احترام حضرت زهرا(س) را فقط خاندان عصمت و طهارت(ع) می شناسند و « دیگران نمی توانند بشناسد. ایشان احترام خاصی به حضرت زهرا(س) می گذاشتند. می فرمودند این نوری است که خداوند توسط حضرت زهرا(س) به ائمه معصومین(ع) عنایت کرده و این نور از « طرف ائمه معصومین به دیگر بندگان خداوند رسیده است

ایشان در ایام فاطمیه و سوگواری مراسمی در منزل برگزار می کردند و آقایان می آمدند و روضه « خوانی می کردند و البته خودشان هم اشاراتی داشتند. آن ها که سطح بالا بودند و باید درک می کردند خیلی کم بودند. دیگران اصلاً نمی فهمیدند که بخواهند اعتراضی کنند. و فکر قاصر ما چه « !درک می کند که مدار عصمت عالم خلقت کیست! و چه عظمتی دارد؟

مقام تشرّف به محضر ولیّ الله اعظم(ع)

:آیت الله سید علی محمد دستغیب می گوید

آقای انصاری همدانی ولیّ خداست و ولیّ خدا با خدا حجابی ندارد و آن که بین او و خدا حجابی « نباشد، دیگر مگر بین او و امام زمان حجابی هست؟! او امام زمان را همیشه حاضر می بیند. نه این که خیال باشد، نه! حضور واقعی. یعنی دلش متصل به دل امام زمان(عج) است. و گرنه ولیّ، نمی شود. ایشان سیدها را با نورشان می شناخت. مگر ممکن است او نورانیت آن حضرت را که همه سیدها به « برکت او نورانی هستند، نبیند و شناسد؟ این ها دور و نزدیک ندارند

:و مهدی غایب و در پرده نیست، بلکه

مگر می شود آن که با نورش، آسمان و زمین روشن می شود پنهان باشد؟ باید پرده را از پیش چشم

:های خود کنار بزنیم که

« اینما تولوا فثم وجه الله »

:و آقای انصاری مقام تشرّف دارد و بلکه دلش لحظه ای از یاد حضرت غایب نیست

:سید علی محمد دستغیب می گوید

« .ایشان خود را سرباز امام زمان می دانست و بلکه خاک پای امام زمان »

:و احمد انصاری می گوید

وقتی اسم حضرت ولی عصر(عج) می آمد ایشان یک مرتبه رنگش تغییر می کرد و قیافه اش «

« .عوض می شد

.او طاقت دوری حضرت را ندارد و به عشق مولایش زنده است

:ایشان ادامه میدهد

ایشان غیر از این که زیارت عاشورا را زیاد تأکید میکردند، بلکه می گفتند زیارت آل یاسین هم « زیاد بخوانید و می گفتند توسل به حضرت کنید و بخواهید که مشکلات دنیا و آخرت و سیر « .وسلوک شما را بر طرف کنند، چون حضرت، ولی عصر است و اختیار ما با اوست

:آقای اسلامیه در مورد تشرف می گویند

من یک بار خودم از ایشان پرسیدم چطور می توان خدمت ولی عصر(عج) رسید؟ «

« .گفتند: « وقتی حضور و غیبتشان برای شما فرق نکند

اما در مورد تشرف خودشان هر چقدر اطرافیان اصرار می کردند، می فرمود که سؤال نکنید. البته آن هایی که افراد خاص و رده بالا بودند، سؤال نمی کردند و آن هایی که سطح پایین بودند سؤال می کردند « .

:آقای دکتر علی انصاری در ادامه می فرمایند

اولاً توجه داشته باشید کسانی که خدمت ولی عصر(عج) می رسند اگر واقعاً فقیه و عادل و مجتهد « کامل باشند، هیچ وقت نمی گویند، خیلی کم پیش می آید. اگر هم بگویند غالباً این طور است که از طرف تعهد می گیرند یا به افراد خاصی سفارش می کنند، امثال علامه حلی، ابوالحسن اصفهانی، وقتی این ها را بیان می کنند، می گویند: به کسی نگویند، و مقدس اردبیلی از شاگردش که همراهش بوده « .قول می گیرد که تا زنده است به کسی نگوید. این ها این طوریند

:و سرانجام سید علی محمد دستغیب می گوید

ایشان تشرف را با تعهد به بازگو نکردن می گفتند و یا احیاناً به افراد خاصی می گفتند. می فرمودند « اگر ولی خدا امام زمان را همیشه حاضر نبیند و دلش متصل به حضرت نباشد ولی خدا نمیشود. و من « .از ایشان پنج، شش دفعه تشرف را شنیدم

فرق مشاهده و مکاشفه

آقای احمد انصاری از پدرشان در باب فرق تشرف و مکاشفه به حضور حضرت رسیدن می گوید:
ایشان می فرمودند بیشتر آن کسانی که خدمت حضرت می رسند به صورت مکاشفه است و نه «
مشاهده. می پرسیدیم آقا فرقش در چیست؟ می فرمودند: اگر آن زمان منقضی شد، و دیدید آن اثر
باقی است، مشاهده است. ولی اگر هیچ اثری دستتان نماند، و آن اثر برود مکاشفه است و وقتی که ما
با حسرت می پرسیدیم که چگونه به خدمت حضرت برسیم و چکار کنیم؟! می گفتند: این چه سؤالی
است می کنید؟ شما می توانید خدمت خدا برسید خدایی که خالق حضرت است، آن که خیلی
»! سخت تر است ولی شدنی است، چرا این را نتوانید؟

و او نگفت برای ما که خود چگونه به حضور خدا می رسیده که نتیجه آن وصال حضرت بوده است.
و آیا ندانست احوال ما را که حضور در محضر خداوند را به فراموشی سپرده ایم چه رسد به حضور
!در محفل حضرت مهدی (عج)؟

و ایشان در مورد دوران ظهور می فرمودند

نزدیک است ولی اگر دعا بکنید نزدیک تر می شود چون دعای شما خیلی مؤثر است. می «
» فرمودند: هر چه می توانید برای ظهور حضرت دعا کنید

.... **اللهم عجل لوليک الفرج**

منبع: کتاب در کوی بی نشانها و کتاب سوخته

پرواز روح:

این عالم عارف و عاشق دل سوخته، پس از سال ها تلاش و عبودیت و تربیت و دستگیری سالکان
کوی حقیقت، در نهم اردیبهشت 1339 شمسی، تن خاکی را رها نموده و روح بلندشان به ملکوت
اعلی پرواز کرد.

«اعلی الله مقامه»

منبع: در کوی بی نشان ها